

بدنباں حقیقت

پگونه از اسلام به مسیمیت گرویده

شهادتنامه زندگی یک مسلمانزاده هندوستانی

نویسنده

دکتر ابراهیمخان عمرخان دشموخ

مترجم

تامی میوایان

ویرایشگر

ابراهیم غفاری

چاپ اول

۲۰۱۰

میسیساگا - آنتاریو - کانادا

تاریخچه چاپ

انگلیسی:

- ۱۹۹۷ - جی ال اس، مومبای، هندوستان
۱۹۹۸ - شیلیم پرینتیرز، پونا، هندوستان
۲۰۰۴ - متن باز نویسی شده، فیلوزینیا/هاسپیتالیتی و سازمان اف.
اف. ام میسیساگا، آنتاریو، کانادا با مجوز از جی. ال. اس مومبای،
هندوستان

اردو:

- ۱۹۹۰ - شالم پرینتیرز، پون، هندوستان
۱۹۹۶ - گود وی، ریکان، سویس

عربی:

- ۱۹۹۱ - کال او هوپ، اشتوتگارد، آلمان

مارهاتی:

- ۲۰۰۱ - شیلیم پرینتیرز، پون، هندوستان

آسامی:

- ۲۰۰۴ - هندوستان

فارسی:

- ۲۰۱۰ - میسیساگا، آنتاریو، کانادا

نسخه انگلیسی این کتابچه در لینک رایانه (اینترنت) ذیل بصورت مجانی قابل دریافت
میباشد:

<http://www.answerislam.org/Testimonies/Deshmukh/index.htm>

تقدیم به

همسر م میلی،

که اولین نسخه کتاب مقدس را در اختیار من گذارد
و اینکه همیشه مرا در زندگی تشویق نمود.

همچنین از کلیه دوستانی که مرا در آماده‌سازی و چاپ
این کتاب یاری نموده‌اند بسی ممنون و سپاسگذارم.

دکتر ابراهیم‌خان عمرخان دشموخ

فهرست

تشکر و قدردانی

توضیحی از مترجم

پیشگفتاری از یک دوست

ضمیمه‌ای از میلی‌آی. دشموخ (همسر دکتر دشموخ)

مقدمه

فصل اول: نگاهی به گذشته

فصل دوم: بدنبال حقیقت

زندگی جهان‌بینانه و دنیوی

مطالعه قرآن

مراجع قرآنی در مورد کتاب مقدس

مطالعه کتاب مقدس

اختلافات و تناقضات بین روایات کتاب مقدس و قرآن

آیا قرآن حاوی تمامی دانش لازمه برای شناخت کتاب مقدس می‌باشد؟

ادعاهای قرآن

مسائل مربوط به آیات منسوخه و ملغی

چگونگی رشد و گسترش اسلام

راهکاری دیگر

تنگنا و مشکل من

فصل سوم: جابجایی من از موضع گناه به رستگاری خداوند

گناه و آلودگی آن

گناه و رستگاری (نجات): دیدگاهی اسلامی

رستگاری خداوند از طریق عیسی مسیح ناجی

قدردانی من

فصل چهارم: تولدی دوباره: چرا و چگونه؟

رشد روحانی یک فرزند خدا

بهای اطاعت و پیروی

حرکت بسوی بلوغ (روحانی)

مرجع آیات کتاب مقدسی:

بیشتر آیات ذکر شده در این کتابچه از ترجمه "قدیم" کتاب مقدس استفاده شده است. در غیر اینصورت، اسم مخفف شده مرجع استفاده شده در ادامه آیات مربوطه ذکر خواهد شد.

کلید و راهنمای اسامی ترجمه‌های مختلف استفاده شده کتاب مقدس و آیات مربوطه:

ترجمه قدیم = ت. ق.
ترجمه تفسیری = ت. ت.
ترجمه مزده برای عصر جدید = م. ب. ع. ج

مراجع آیات قرآنی به زبان فارسی:

بیشتر آیات قرآنی فارسی از رایانه (وبسایت) ذیل استفاده شده است. در غیر اینصورت، مرجع استفاده شده جدید در پاورقی یاد شده آیات مربوطه ذکر خواهد شد.

<http://samaaaaa.persianguig.com/ghoraan.htm>

چاپ اول - ۲۰۱۰
میسیساگا - آنتاریو - کانادا
تیراژ یا نسخه:
۲۰۰۰

حق چاپ، طبع و پخش این کتابچه محفوظ به موسسه:

F.F.M.
P.P. Box 65214
Toronto, Ontario
M4K 3Z2
میباشد.

آدرس رایانه (وبسایت) اف. اف. ام: <http://www.ffmna.org>

تشکر و قدردانی

بدینوسیله از دکتر دشموخ از بابت دادن اجازه ترجمه، چاپ و نشر این کتاب به زبان فارسی، که به مترجم و سازمان اف. اف. ام. داده شده است سپاسگزاری مینماییم.

دکتر دشموخ کماکان در شهر اورنگ آباد هندوستان به خدمت پزشکی و جلال دادن بنام خداوند مشغول میباشند. در ضمن، دکتر دشموخ مایل به پاسخ دادن به سئوالات احتمالی خوانندگان این کتابچه میباشد. شما میتوانید از طرق ذیل با او تماس حاصل نمایید:

Dr. I. O. Deshmukh
Payam-e-Nejat
P.O. Box 561
Aurangabad, Cantt
431002 India
E-mail: deshmukh_agd@sancharnet.in

توضیحی از مترجم

خواننده گرامی:

لازم به توضیح است که به اطلاع شما خوانندگان گرامی برسانیم که برگردان عنوان حقیقی و اصلی این کتابچه از زبان انگلیسی به زبان فارسی "در جستجوی حقیقت" میباشد. ولی دو نشریه دیگر هم - یکی بصورت کتابچه و تحت عنوان "در جستجوی حقیقت" از نویسنده‌ای بنام ام. اچ. فیلی با برگردان به فارسی توسط برادر گرامی و کشیش عزیز در مسیح، ط. میکائیلیان و نیز کتابی بنام "سجش حقیقت" از نویسنده دیگری بنام فندر آلمانی که توسط انتشارات خدمات جهانی فارسی زبان ترجمه و بچاپ رسیده است موجود میباشد.

لذا به این جهت، و برای جلوگیری از سردرگمی و شک و تردید خواننده در مورد این دونشریه که تقریباً همنام بوده ولی اثر دو نویسنده کاملاً متفاوت میباشد، تصمیم بر این گرفته شد که اگرچه برگردان عناوین فارسی "در جستجوی حقیقت" و یا "سجش حقیقت" بعنوان نام این کتابچه که نوشته شده شخص ثالث دیگری بنام دکتر دشموخ - مسلمانزاده اهل هندوستان، میتوانستند عناوین بهتری باشند، ولی بدلیلی که عرض شد عنوان "بدنبال حقیقت" در این مورد انتخاب گردید.

در ضمن، امید است که با خواندن این کتابچه، حقیقت موجود در آیه "و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد." که در انجیل یوحنا فصل ۸، آیه ۳۲ (ت. ت.) از زبان عیسی مسیح درج گردیده است بتواند معنی و واقعیت آن حقیقت و آزادی که بعد از خواندن این کتابچه میتواند در شما خواننده عزیز حاصل شود را به شما آشکار بنماید.

همچنین، در ترجمه و تهیه این کتابچه نهایت سعی و کوشش شده است تا عاری از هرگونه عیب و ایراد فنی، ترجمه ای و دستور زبانی باشد. اگر در این کار برکتی هست، آنرا مدیون خداوند عیسی مسیح میباشم - و اگر در آن قصور و ضعفی موجود است، لطفاً آنرا به حساب بی استطاعتی مترجم گزارده و با بزرگی و فیض خود آنرا مورد بخشش قرار دهید.

در خاتمه، و از صمیم قلب، از زحمات، خدمات و راهنمایی‌های فراوان و سودمند برادران گرامی کشیش ابراهیم غفاری که ویرایش این کتاب را بعهده داشتند و نیز برادر عزیز افشین ا برای چاپ، طراحی جلد و انتشار این کتاب و نیز خواهر گرامی آیرین میوایان در رابطه با کمک در ترجمه این کتابچه تشکر نموده و قدردانی مینمایم.

در عیسیای خداوند - تامی میوایان

"و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد ساخت."
(یوحنا ۸: ۳۲ ت. ت.)

"تنها دانستن ره عافیت کافی نیست، بلکه باید راهی را
پیدا کرد که از قید شرارت آزاد شد. آدمی که در بند گناه گرفتار است،
با دانش نمیتواند خویشتن را نجات بدهد!"
(اسقف دهقانی تفتی)

بیشگفتاری از یک دوست

بعد از خواندن اولین رونوشت این کتابچه که شهادت‌نامه زندگی شخصی دکتر ابراهیم‌خان دشموخ که همانا نتیجه سعی و کوشش او برای پیدا کردن حقیقت می‌باشد – و نیز پس از مشاهده تحقیقات و مطالب عمیق موجود در این کتابچه، به این نتیجه رسیدم که داستان او نه تنها خواننده را شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهد، بلکه مجاب‌کننده و حقیقی نیز می‌باشد. شکی ندارم که تصمیم او مبنی بر پیروی از عیسی مسیح بعنوان تنها منجی بشریت مطمئناً یک پیکار طولانی و اساسی، روحانی، عقلانی و احساسی برای او بوده‌است.

طبیعی است که خواننده مسیحی، از عزم راسخ و پشتکار کتر دشموخ مبنی بر پیروی از عیسی مسیح و نیز در انجام اراده مسیح در زندگی شخصی وی خوشنود بوده و از بابت آن خداوند را سپاس خواهد گفت. لذا امیدوارم که داستان زندگی او به آنان کمک نماید تا بتوانند مسیر بسیار سختی را که هر نو ایماندار به مسیح اغلب طی میکند را بهتر بفهمند.

با همان حساب، داستان او نمایانگر حقیقتی است که هر نو ایمان و گرویده به مسیحیت از اسلام، الزاماً متحمل روابط شکسته و از هم گسیخته‌ای با اعضای خانواده دور و نزدیک و اطرافیانش در جامعه‌ایکه زندگی میکنند نمی‌باشد. در عوض، دکتر دشموخ احساس میکند که روح قدوس خداوند کمک عظیمی برای وی در ایجاد روابط بهتر و عمیقتری با اقوام و اطرافیانش بوده‌است.

اما نظر خواننده مسلمان در این مورد چگونه خواهد بود؟ بسیار سخت است تا بتوان این داستان تحول زندگی روحانی دکتر دشموخ را فقط یک تجربه منحصر بفرد برای او خواند. مطمئناً، مسلمانان دیگری هم بوده‌اند و کماکان هستند که در اذهان و قلوب خود مسئله گناه و رستگاری و نیز داشتن یک رابطه شخصی با خداوند را سنجیده و با آگاهی کامل از اینکه نمیتوان اینگونه افکار و مسائل را تا به ابد و برای همیشه سرکوب نموده و با تجاهل با آنها روبرو شد دست به این کار و جد و جهد سخت زده‌اند. بطور یقین، در میان آنان نیز افرادی هستند که آرزومند داشتن یک رابطه درونی، شخصی و عمیقتری با خداوند می‌باشند – مخصوصاً در مقام مقایسه با آنچه زندگی روزمره آنان در این رابطه نشان می‌دهد. آیا داستان دکتر دشموخ میتواند برای آنان کمکی باشد؟ و یا حداقل ایشان را به چالش شخصی در جستجوی حقیقت موجود در این مطلب را بخواند؟

مطمئناً و در عین حال مسلمانانی هم خواهند بود که این مطالعه عمیق تر قرآن و عیسی مسیح ذکر شده در آنرا که منجر به مطالعه دقیق تر و بیشتر دکتر دشموخ در کتاب مقدس و مسیح شده را گرامی بدانند. آیا نباید به این حقیقت بسیار مهم توجه نمود که

زبان اصلی عیسی مسیح و پیغمبران قوم یهود عبری بوده و نه عربی؟ آیا این فرایند باید عجیب و غریب شمرده شود؟ آیا تحقیق عمیقتری از اسم "عیسی" که در قرآن و بزبان عربی و با عنوان "مسیح" یا "المسیح" در آن معرفی میشود طلب مطالعه و تحقیق اساسی‌تری از آنرا در مقام مقایسه با "مسیح" ذکر شده در کتاب مقدس را مینماید یا خیر؟ اگر جواب مثبت است، لازم به توضیح است که این امر فقط از طریق مطالعه عمیق و دقیقتر کتاب مقدس میسر است. این عمل ما را بطور دقیقتری - آنها با زبان محاوره‌ای مسیح و قوم یهود یعنی زبان عبری، و با معانی و مفاهیم مختلف اسمی و عناوین متعدد ذکر شده در مورد او را که عیناً و در تطابق با انجام و تکمیل پیشگویی‌های انجام گرفته آنها در رابطه با زندگی و خدمتی وی که به او داده شده و میباید را آشنا مینماید.

مطمئناً، جایابی و حرکت از قرآن به کتاب مقدس کار آسانی برای دکتر دشموخ نبوده است. از نقطه نظر اسلامی، این یک پسرفت است و نه پیشرفت. داستان او کاملاً نمایانگر تحمل ضربات روحی و روانی میباشد که بالاخره منجر به غلبه او بر ترس فلج‌کننده‌ای که وی را از تحقیق و مطالعه دقیقتر در کتاب مقدس باز میداشت آزاد نموده و در رابطه با مسائلی مانند دستخوردگی، دخل و تصرف در کتب مقدس و روبرو شدن وی با این موضوع آنها با فکری باز و بیطرفانه را موجب شد. این مسئله نیازمند پرسش سئوالات و قضیه‌های فراوانی بود که همانند اغلب مسلمانان دیگر همیشه و بدون پرسش و تحقیق اساسی و کورکورانه آنها را قبول مینمایند.

با توافق نویسنده، این کتابچه خلاصه شده مطالب تحقیقاتی دکتر دشموخ میباشد و هیچگونه تغییر و تصرفی در مطالب اصلی آن بوجود نیامده است و عین داستان و شهادت‌نامه نویسنده آن میباشد.

من از دکتر دشموخ از بابت دادن اجازه چاپ اول این کتاب بزبان انگلیسی از ایشان بسی سپاسگزارم.

جلال بنام خداوند.

دکتر ارنست هان

میسیساگا، آنتاریو، کانادا - ۱۹۸۷

ضمیمه

نوشتۀ

میلدرد آی. دشموخ

جلال بنام خداوندی که رحمت و فیض او شامل حال ما در طی پنجاه سال ازدواجمان بوده است!

خداوند ابراهیم و مرا به صورت خاصی بهمدیگر شناسانید. ما هر دو در یک مؤسسه آموزشی در بمبئی تحصیل میکردیم - او در رشته پزشکی و من در رشته پرستاری و قابلیت (مامایی). یک شب که داشتم تازه کار شبم را شروع میکردم، برای اولین بار او را در حالیکه در یکی از تخت‌های بیمارستان خوابیده بود دیدم. هر دو چشمانش با نوار زخم بندی پانسمان شده و بسته بود. بعداً مطلع شدم که او بخاطر لوجی در یکی از چشمانش تحت عمل جراحی قرار گرفته بود. طبق دستور پزشک جراح مربوطه، او میبایست بمدت یک هفته با چشمان بسته در تخت بماند. وضعیت او ترحم بیشتر مرا برانگیخت و من با خود عهد کردم تا در مراقبت از این بیمار و نیز هم مدرسه نابینای موقت خود ساعی تر باشم و وضعیت سلامت جسمانی او را بصورت مستمر پیگیری بنمایم.

من دلیل این مسئله را نمیدانم، ولی هر روز صبح زود در حین مراقبت‌هایم از او سرودهای مذهبی مسیحی را زیر لب زمزمه میکردم. او از صدای من خوشش می‌آمد و یک روز از من پرسید که چی زمزمه میکنم. به او گفتم که اینها سرودهای مسیحی است که ما در کلیسا میخوانیم و او تازه متوجه شد که من مسیحی هستم. در شروع کار آخرین شب مراقبت از او، وی را در کنار میز پرستاران در حالیکه نوار زخم بندی از چشمانش برداشته شده بود یافتم. او قرار بود که صبح آنروز از بیمارستان مرخص بشود. همانطور که قبلاً گفتم، او صورت مرا ندیده بود و از یکی از پرستاران دیگر خواسته بود تا هنگام ورود من ما را بهم معرفی بنماید و همینطور هم شد. او با لبخندی از همه خدماتی که من برای مدت اقامتش در بیمارستان برایش انجام داده بودم تشکر نمود.

پس از این واقعه، او چندین بار مرا در بیمارستان ملاقات کرد و اصرار به دیدن من داشت. اولین ملاقات ما در باغی در مجاورت بیمارستان بود. او مرد بسیار بانزاکت و دارای طبیعت بسیار پاک و خوبی بود و بهمین دلیل دوستی ما ادامه یافت. هر دوی ما در سال ۱۹۵۷ فارغ التحصیل شدیم. بدایلی، او نتوانست که ادامه دوره تخصصی را بگذراند و بهمین دلیل مسئولیت پزشکی یک بیمارستان جذامیان را در شمال ایالتی که زندگی میکردیم بعهده گرفت. در این زمان بود که من احساس کردم که بهترین موقع

برای دادن یک کتاب مقدس به او میباید و از او قول گرفتیم که آنرا بخواند و او با گشاده رویی آنرا از من پذیرفت.

زمانیکه کتاب مقدس را به او دادم، هیچ انتظاری نداشتیم تا او نه فقط با جدیت آنرا مطالعه بکند بلکه آنرا با کتاب ایمانی خود یعنی قرآن بصورت جدی مقایسه بنماید، ولی خدا برای زندگی او نقشه دیگری داشت. طبق گفته او، روح قدوس خدا او را یاری داد تا بتواند کتاب مقدس را خوانده و ایمان خود را در خداوند تقویت بنماید. مدت سه سال طول کشید تا او بتواند کاملاً با حقیقت آشنا بشود و بعد از آن تعمیم گرفت و این امر آغاز یک اثر بسیار سودمند و مفید بر روی زندگی و طبیعت شخصی وی گردید. ادامه دوستی ما و مطالعات عمیق او در کتاب مقدس او را بیک پیرو حقیقی عیسی مسیح تبدیل کرده بود.

مدت زمان کمی بعد، منم به خدمت در آن جزامخانه گماشته شدم و با فیض خدا، در سال ۱۹۶۰ ما باهم ازدواج کردیم. ما امسال (۲۰۱۰) پنجاهمین سالگرد ازدواج پر برکت خود را در خداوند جشن گرفته و از او این بابت سپاسگذاریم. خدا ما را با دو فرزند پسر و دختر برکت داده است. هر دو مزدوج و دارای دو فرزند میباشند. یکی از نوه های دختری ما اکنون در رشته پرستاری - یعنی همان رشته کاری مادر بزرگش خدمت میکند.

در زمان ازدواجمان، هر دوی ما تعهد کردیم تا زندگیمان را وقف خدمت به خدا نموده و در امر بهبود و شفای بیماران خدمت بکنیم. از آن زمان، شعار زندگی و کاری ما این بوده "که خدا را بشناسیم و او را بدیگران هم بشناسانیم". من کماکان شوهرم را در مطالعه کتاب مقدس ساعی دیده و او را از هدف اصلی وی که همانا خدمت و شفای بیماران میباشد جدا نمیبینم و هیچ مشکل و یا وسوسه ای هم او را از این خدمت باز نمیدارد.

در ابتدا، با هم برای مدت پنج سال در همان جزامخانه که قبلاً یادآور شدم به خدمت مراقبت و شفای جدامیان پرداختیم. این خود یک نمونه از محبت خدا را بما نشان داد که چگونه او غمخوار آنان بوده و ایشان را شفا میداد. این یک انگیزه و مشوق بزرگی برای ما بود که شاهد شفای این بیماران آنهم بدون در نظر گرفتن مقام و یا موقعیت مالی و اجتماعی این افراد توسط خدا باشیم. ما از بدو خدمتیمان، و با توجه به اعتقادات اخلاقی و ایمانی خود، هیچگونه وجهی از بیماران از جمله فقرا، رنج و ستم دیده ها، جدامیان، افراد بیوه، یتیمان، معلمین و روحانیون مسلمان، هندو، افراد جامعه پزشکی و غیره بود نمیگرفتیم. اگر چه این تصمیم موجب تهی و خالی شدن منابع مالی ما بود، ولی با کمک خدا، هیچگاه زیر بار قرض نرفتیم.

بعد از مدت پنج سال خدمت، دولت محلی برای قدرانی از خدمات ارزشمند شوهرم او را مسؤل پزشکی عمومی یک مؤسسه دولتی متعلق به نیروی دفاع در پورنا نمود. مدتی

بعد، او به مقام پزشک مسؤل سلامتی و مراقبت‌های پزشکی منطقه بزرگتری در منطقه *دولیا* گردید. ولی بعد از یکسال خدمت در این مقام، او تصمیم گرفت تا از این کار استعفا داده و برای ادامه خدمت به مردم محل تولد خود برگردد. در نتیجه ما یک مرکز پزشکی عمومی که شامل بخش زایمان هم بود در محلی بنام *داسگوان* که خیلی نزدیک به دهکده محل تولد او بود تأسیس کردیم. در این زمان بود که ما دخترمان را در یک مدرسه آموزشی که یکصد کیلومتر از محل زندگی ما فاصله داشت ثبت نام کردیم.

خدمت ما در *داسگوان*، بسیار پر برکت و فراوش نکردنی بود، ولی بعلت نداشتن عبادتگاه مسیحی، ما مشارکتی با ایمانداران مسیحی نداشتیم. ناچاراً، برای این منظور به *پونا* سفر می‌کردیم. اقامت ما در *داسگوان* این فرصت را بما داد تا بتوانیم با برقراری روابط قوی و خاصی را که بر مبنای دوستی و محبت بود در میان اقوام، نزدیکان و جامعه اطرافمان برقرار بکنیم. وجدان ما هم از این بابت آسوده بود چون بقول خدمتی که داده بودیم پایبند ماندیم. بعد از چهار سال خدمت در *داسگوان*، ما به اورنگ آباد نقل مکان نمودیم تا در کنار دخترمان باشیم.

در سال ۱۹۷۹ و در سن چهل و پنج سالگی، شوهرم دچار یک نوع سرطان غددی گردید. او از این آزمون سخت – همانند آزمون ابوب، پیروز از آن بدر آمد. خدا با محبت و فیض خودش او را شفا داده و از قطع پای چپ او که در نتیجه شیمی درمانی دچار صدمه بسیار شدید شده بود جلوگیری نمود. این آزمون سخت زندگی وی، او را در ایمانش قویتر نموده و رفتار و کردار او را در رابطه با بیماران رنج‌دیده کاملاً دگرگون نمود. این مسئله او را در مقابل اینگونه بیماران آنچنان حساس نمود که انگار خود او بجای آنان از آن بیماری رنج میبرد. در نتیجه عواملی چون محبت و طبیعت انسان دوستانه او به والاترین درجه خود در زندگی او رسیدند. در ماه ژوئیه ۲۰۰۵ و در ۷۱ سالگی، او دچار یک سکته قلبی که منجر به عمل جراحی قلب باز گردید شد. یک سال بعد از آنهم دچار یک بیماری عفونی دیگری گردید که بمدت یکماه او را در بستر بیماری نگاهداشت.

در طی این سه بیماری شدید، ایمان قوی شوهرم همراه با فیض خدا، او را هر سه بار شفا داد و وی مجدداً به کار خدمت شفای بیماران برگشت. همچنین، علاقه و ادامه مطالعه کلام خدا در وی افزونتر گردید. در ضمن، عزم و اراده او در ادامه مشارکت این حقیقت ایمانی دست یافته را با دیگران – مخصوصاً با دوستان، اقوام، هم‌قطاران و بقیه افراد جامعه مسلمان راسختر نمود و رابطه دوستانه بسیار خوبی را با آنان برقرار نمود.

با این هدف بود که وی دست به نوشتن چندین کتاب نمود. نخست، همین کتاب *"بدنبال حقیقت"* که در سال ۱۹۸۸ چاپ گردید. از آنزمان ببعد این کتاب به زبانهای مختلفی

چون اردو، عربی، آسامی و ماراتی ترجمه شده است. اخیراً این کتاب به زبان فارسی هم ترجمه گردیده است و نسخه‌ای که اکنون در دست دارید حاصل این ترجمه می‌باشد. نسخ انگلیسی و عربی این کتاب بر روی سامانه (اینترنت) وجود دارد.

علاوه بر این نوشتار، زندگی و شهادت شخصی وی، شوهرم ابراهیم، سه کتاب دیگر را با همکاری دوستانش به قلم تحریر در آورده است. این کتابها عبارتند از "انجیل و اسلام" (چاپ شده توسط خدمات و ادبیات انجیلی، بمبئی؛ و سومین چاپ آن هم اکنون در دست چاپ می‌باشد). کتاب دوم تحت عنوان "سفر از کعبه به جلیت" (نوشته شده بر مبنای انجیل یوحنا، چاپ شده به زبان انگلیسی توسط سازمان خدمات راه نیک، در ریکون، سویس) و بالاخره "خبر خوش خداوند برای بیماران" (چاپ شده توسط راه نیک). در پی بهبودی از بیماری سرطان و با تشویق یکی از دوستان عزیزمان بنام کشیش ارنست هان از میسیساگای کانادا بود که ابراهیم این کتاب اخیر را به رشته تحریر در آورد و با این همکاری دو جانبه بود که این کتاب در سال ۲۰۰۳ چاپ گردید. برادر عزیزم هم بنام سلام فلاکی (از طریق سازمان خدمات راه نیک اسلینگن در آلمان) این کتاب را چاپ نمود. این کتاب هم در روی سامانه (اینترنت) به زبان انگلیسی وجود دارد. بیشتر این کتابها بصورت مجانی و در اقصی نقاط عالم منتشر شده و باعث آشنایی مردم با عیسی مسیح و نجات روح آنها از مرگ ناشی از گناه گردیده است.

در ضمن، در بین سالهای پرفیض و مملو از برکات خداوندی، ابراهیم در حدود ۲۵ کتاب از کتابهای کتاب مقدس را بزبان اردو و تحت حمایت و همکاری سازمان بین المللی کتاب مقدس در حیدرآباد هندوستان ترجمه نموده است که در سال ۲۰۰۴ در انگلستان چاپ شده و اکنون در هندوستان موجود می‌باشد. بنظر ابراهیم، ترجمه این کتابها بالا ترین اوج خواندگی وی در خدمت با خدا می‌باشد.

علاوه بر اینها، هر از گاهی با حمایت سازمانی بنام خدمات آبهای زندگی از اشتوتگارد آلمان از وی برای ترجمه کتابهای دیگر، شهادتها و زندگی دیگران، تفاسیر کتابهای عهد جدید به زبان اردو استفاده شده و برای استفاده دیگران بر روی سامانه (اینترنت) قرار می‌گیرد.

در موقعیت های دیگر، سازمانهای مختلفی از ابراهیم برای سخنرانی و یا دادن دروس و سمینارهای مختلف برای دانشجویان مدارس علمیه مسیحی و یا خدمتگذاران مسیحی (مسیونرها) برای راهنمایی و تعلیم آنان برای خدمت و بشارت به مسلمانان استفاده میشود. از ثمرات این خدمات، بسیاری از این خادمان در کشورهایی مانند ترکیه، پاکستان و نقاط مختلف هندوستان و غیره خدمت مینمایند.

بر خلاف عملکرد اکثریت طبیبان، شوهر من فقط به شفای جسمانی بیمارانش اکتفا ننموده بلکه او به همان اندازه که نگران حال عمومی و جسمانی بیمارانش میباشد، نگران احوال بیماری روحی بیمارانش نیز هست. همواره، مشاوره روحانی او متعاقب مشاوره پزشکی وی میباشد. او طبق عادت برای همه بیمارانش دعا کرده و حتی از خواندن قسمتهایی از کتاب مقدس برای تسلی، آرامش و تشویق روحی آنان قصور نمی‌نماید. بیمارانش او را دوست داشته و بیشتر آنان به دعاها و بیشتر از درمان او معتقدند. بعضی اوقات، او قسمتی از کتاب مقدس را بر رور نسخه بیمارانش نوشته و به آنها تاکید میکند که آن نسخه را به داروخانه نبرند، بلکه آنرا به خانه برده و مرجع مورد نظر را در کتاب مقدس مطالعه بنمایند. این عملکرد نتایج بسیار مفید و معجزه آوری را بر روی بیمارانی که اینگونه معالجه شده‌اند گذاشته است.

ابراهیم، حتی در سن ۷۶ سالگی، با وجود از دست دادن تیزهوشی و مقداری از شنوایی، دست از شفا و مراقبت از بیمارانش نکشیده است. یک از دوستانش بنام دکتر سموئیل ویکتور بهاجان، که مدیر اسبق سازمان هنری مارتین در قسمت اسلام شناسی در حیدرآباد هندوستان میباشد، اینگونه در کتابی که در مورد او نوشته و به شوهرم تقدیم کرده است مینویسد: "فقط خدا تعداد بیمارانش بدبخت و فلک زده‌ای را که با دستهای شما شفا یافته‌اند میداند. تماس دست شما همانند تماس دست [شفا دهنده] مسیح میباشد."

علیرقم از دست دادن تدریجی سلامتی خود، در هفت سال گذشته، ابراهیم کماکان زمان خاصی را در هر روز برای مطالعه کلام خدا میگذارد و هر یکشنبه نیز جلسات مطالعه کتاب مقدس را در کلیسای ما برگزار میکند.

پس از گذشت ۵۳ سال خدمت پزشکی، باوجود سلامتی رو به تحلیل، از دست دادن مقداری از شنوایی و حافظه، او معتقد است که خدا اکنون میخواهد که او به تدریج از کار پزشکی کناره گرفته و به خدمت آوردن کلام خدا بدیگران مشغول گردد. او امیدوار است که تا بینایی و قدرت دستانش را برای نوشتن از دست نداده در این مأموریت ترجمه و آموزش خدمت بکند.

ما خدا را از بابت اینکه تمامی اقوام و نزدیکانش کماکان او را دوست دارند متشکریم. تمامی این عزیزان گرچه خیلی دور تر از جاییکه ما در *اورنگ آباد* زندگی میکنیم میباشند، والی همواره با او در تماس دور و نزدیک بوده و از او در موارد درمانهای پزشکی کمک گرفته و همچنین درخواست دعا و مشاوره مینمایند. این واقعاً یک برکت بسیار بزرگی برای ما میباشد که رابطه ما با دوستان و اقوام دور و نزدیک خوش آیند، دوستانه و صلح آمیز میباشد.

ما تجربه بسیار کمی از جفا در *اورنگ آباد* داشتیم. بعضی مواقع، نامه های تهدید کننده ای مبنی بر ربودن پسر کوچکمان بدستمان میرسید. بعد از چاپ کتاب "*بنیال حقیقت*" و پخش ترجمه اردو زبان آن در میان برخی از مسلمانان محلی، مقاله هایی تحت عنوان اسلام در *اورنگ آباد* در خطر است نیز در روزنامه محلی بچاپ رسید. حتی برخی از سودجویان افراطی نسخی از این روزنامه را به بمبئی و برای جمع آوری مالی برای متوقف کردن این خطر برده و از مردم پول دریافت میکردند. ولی با فیض خداوند این طوفان هم در زندگی ما ساکت شد و خود بخود به مرگ و فراموشی سپرده شد بدون رسیدن هیچگونه ضرر و زیانی به زندگی و خدمات ایمانی ما.

مهمترین درسی را که در طی این چند دهه و زندگی باهمدیگر یاد گرفته ایم این است که خدا همیشه نان روزانه ما را بما رسانده و از ما مراقبت نموده است - حتی در روزهای سخت، تیره، بیماری و جفا. این امور درسی را در زندگی بما آموخته است که نه تنها ایمان ما را قوت بخشیده، بلکه ما در تمام ایام و امور زندگی فقط به فیض و مرحمت او توکل کرده ایم. بدرستی، کلام خداوند کاملاً درست میباشد: "و خداوند خودش پیش روی تو میرود. او با تو خواهد بود و تو را و انخواهد گذاشت و ترک نخواهد نمود. پس ترسان و هراسان مباش." (تثنیه ۳۱: ۸ - ت-ق).

ما امیدواریم که نسخه جدید این کتاب بزبان فارسی برکتی باشد برای همه خوانندگان آن و ایشان را به سوی عیسی مسیح متولد شده از مریم، که همانا تنها ناجی و رهاننده این جهان از دست ظلمت و گناه میباشد بنماید.

آمین.

میلدرد آی. دشموخ
اورنگ آباد، هندوستان
سپتامبر ۲۰۱۰

مقدمه

امروزه، تغییر دین یک مسئله و پدیده طبیعی می‌باشد. برخی از مردم روشنفکر، به جد و جهد کوشش میکنند تا دانش لازمه در مورد خداوند در رابطه با محبت ابدی و مشارکت با او را بدست بیاورند. زمانیکه حقیقت به آنان آشکار میشود، آنان با وجدانی شفاف از کارهای بد و گناهان خود دست برداشته و در حیات نو یافته خود از او و راههای او پیروی میکنند. اینان کسانی هستند که راه حقیقت و رستگاری را یافته‌اند و به حیات ابدی دست می‌یابند (سوره البقره ۲: ۵).

در مقابل کسانی هستند که گمراه گشته و بخاطر منافع مالی و دنیوی، خود را در پناه هر دین و مذهبی جا زده و با درج اسامی خود در روزنامه‌ها، به این نوع زندگی ادامه می‌دهند. در گذشته، روزنامه‌ها بندرت اسامی اینگونه افراد را چاپ میکردند. امروزه، روزنامه‌ها بطور گسترده، و حتی در مواردی بصورت بسیار زشت و ناراحت کننده و با حروف درشت، اسامی اینگونه اشخاص را در صفحات اول خود برای خوانندگانشان درج مینمایند. در برخی موارد، صدها و هزاران مردم، حتی تمامی ساکنان یک دهکده، یکشبه دین خود را تغییر می‌دهند. فقیر، تهیدست، گرسنه و بینوا، آنان بطور موقت به ادیان دیگر روی می‌آورند تا شکمهای خالی خود را پر کرده و بدنهای عریان خود را بپوشانند. در برخی موارد هم، انگیزه‌های سیاسی و یا اجتماعی باعث اینگونه ارتدادها میگردد. اخیراً، این مسئله به یک موضوع بسیار حساسی تبدیل شده است تا حدی که حتی باعث نگرانی رهبران دینی و سیاسی نیز گردیده است.

خوشوقتم که بگویم، که خداوند متعال با راهنمایی‌های خود مرا از دین نیابتی و موروثی خود آزاد نمود، و مرا به مسیحیت هدایت کرد. اکنون، مدت ۴۴ سال می‌باشد که من پیرو عیسی مسیح می‌باشم. همچنین، من از خداوند از بابت بخشش گناهانم و عطای زندگی ابدی به من سپاسگزارم.

اغلب، هر فردی که به دین جدیدی روی می‌آورد، از او درخواست میشود تا شهادتنامه‌ای در مورد آن بنویسد. در اصل، هیچ اشکالی در این کار نمی‌باشد و در حقیقت، اکثر شهادتنامه‌های به چاپ رفته افراد مسیحی شده قلوب انسانها را به هیجان می‌آورد. ولی هر شهادتی نیز نباید هیجان‌انگیز باشد. آنچه که مهم است وجدان و انگیزه نویسنده آن شهادتنامه می‌باشد.

یادم هست که اولین باری که دوستان جدید مسیحی‌ام از من درخواست کردند تا داستان و تجربه روی آوردن خود را به مسیحیت بنویسم، من چندان مایل به انجام آن کار نبودم. میتوانم بگویم که اکثر شهادتنامه‌های شخصی افراد مسیحی شده را که خوانده بودم وجوه مشترک فراوانی داشتند که آنان را به این دین جدید علاقمند ساخته بود. ولی برخی دیگر، تجربه‌های بسیار مختلف و مختص خود را داشتند که باعث علاقمند شدن آنان به خداوند واقعی و مسیحیت شده بود. در مورد تجربه من، خداوند، نورش را بنوع دیگری و از راه سخت، طاقت فرسا و طولانی تحقیق و در جستجوی حقیقت - از

طریق و دین نیاکانم بر من تابانید. او مرا به صراط مستقیمی هدایت نمود که در زیر پای عیسی مسیح ختم گردید. آیا تبدیل من یک معجزه خداوندی نبود؟ من ایمان دارم که این اتفاق صرفاً با فیض و مرحمت او انجام گردید. ولی در آن زمان من نیازی به نوشتن این تجربه شخصی خود نمیدیدم.

بعدها، در یک گردهمایی مسیحی با مردی آشنا شدم که از صمیم قلب میخواست که مسیح را به همسایگان و اطرافیان مسلمان خود بشناساند. من شدیداً مدیون آن شخص که بعدها با او دوست شدم میباشم، چون او بود که مرا تشویق به نوشتن داستان خود نمود. او مرا متقاعد ساخت که از این طریق سئوالات بسیاری از مسلمانان مشتاق به مسیحیت را خواهم داد. همچنین او بمن گفت که از این طریق میتوانم محبت مسیح و شادی شراکت در رستگاری خداوند را به آنان نشان بدهم - و این تنها دلیل مختصر نوشتن این کتابچه میباشد. جلال بر خداوندی که "میخواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند." (اول تیموتائوس ۲: ۴ - ت. ق.).



فصل اول نگاهی به گذشته

من در روز ۱۳ ماه اوت (اگست) سال ۱۹۳۴، در یک خانوادهٔ مسلمان از طبقهٔ متوسط در دهکدهٔ کوچک توبیل که در ساحل غربی کشور هندوستان میباشد، بدنیا آمدم. این دهکده در کنار یک رودخانهٔ کوچک در منطقه‌ای بسیار خوش منظره و کوهستانی بنام سهپادری قرار دارد. همانند آزمان، اکنون نیز سه گروه مردم در این دهکده زندگی میکنند: اول، مسلمانان که در اکثریت بودند و جزو طبقهٔ مرفه محسوب میشدند. دوم، هندوهای متعلق به گروه بالای جامعه موسوم به کاست - که یک سیستم شناسایی و توصیف و تقسیم‌کنندهٔ طبقات اجتماعی هندوئیسم میباشد، و سوم، هندوهای ناپاک زاده یا نجسها ۱. جالب توجه اینجا است که ماهاتما گاندی این گروه از جامعه را هاریجان ۲ میخواند.

بعلت عدم وجود معبد و پرستشگاه هندوها در دهکدهٔ ما، آنها اغلب در مقابل چند سنگ رنگ شدهٔ قرمز که در بیرون دهکده قرار داشت پرستش میکردند. مسلمانان مسن هم که اکثراً مرد بودند، ارکان (اصول یا آئین‌های) پنجگانهٔ دینی ملزم و واجب خود را صادقانه انجام میدادند. ولی اکثر جوانان مسلمان هیچ اهمیت و علاقهٔ خاصی به این موضوع نشان نمیدادند.

پدر من دارای چهار برادر و دو خواهر بود. طبق رسم مسلمانان، معمولاً برادرها و خانواده‌های آنان همگی در همان خانهٔ پدری ساکن بودند. پدرم با کمک برادر جوانترش در قطعه زمینی که همهٔ برادران در آن سهم داشتند به کار کشت و زرع مشغول بود. سه برادر دیگر پدرم مشغول پیشه‌های دیگر بودند.

از جاییکه خانوادهٔ من چندان اصولگرا نبودند، هیچ‌کسی زحمت رعایت اصول مذهبی را آنچنان بخود نمیداد و هیچ‌کسی از خانوادهٔ من بغیر از روزهای جمعه و یا تعطیلات و اعیاد مذهبی در ایام دیگر به مسجد نمیرفت.

یکی از رسوم دهکدهٔ ما این بود که اولین فرزند ذکور هر خانواده معمولاً بنام یکی از بزرگان آن خانواده و یا یکی از پیغمبران نامیده میشد. یکی از این اسامی مرسوم

۱ این گروه ملقب به *دالیت* و به معنی مهجور نیز میباشد.
۲ هاریجان بمعنی "فرزندان خدا" میباشد.

"الرحمن" یا "عبدالرحمن" بود. در عین حال، و طبق این رسم، انتخاب اسم واجد شرایط برای فرزندان مؤنث بسیار کم بود. چرا؟ چون تنها اسم مؤنث ذکر شده در قرآن، نام مریم، مادر عیسی مسیح میباشد و این مسئله حق انتخاب را برای آنان بسیار محدود میکرد. آمنه، نام مادر پیغمبر، فاطمه و عایشه - نام دختر و یکی از زنان محمد جزو اسامی دیگر مرسوم زنانه بودند. در سالهای اخیر، نامهای زنانه گسترش یافته و حتی در این اواخر از اسامی دنیوی زنانه هم بصورت وافر استفاده میشود.

تحت همین ضوابط و شرایط بود که نام ابراهیم (منسوب به خلیل الله) و با اضافه کردن عناوین و القاب جدی خانواده ما یعنی "خان" و "دشموخ"، به من داده شد. من مطمئن هستم که پدر و مادر من به این نام افتخار میکردند چون نه تنها این نام پدر بزرگ من بود، بلکه نام یکی از پیغمبران و به عقیده ایشان، بنیانگذاران اسلام نیز بود.

من خود را یک مسلمان محسوب میکردم. دلیل این موضوع صرفاً این بود که من در یک خانواده مسلمان دنیا آمده بودم. این حالت تا سال ۱۹۵۷، سالی که من در سن ۲۳ سالگی با مدرک پزشک جراح از دانشگاه بمبئی (مومبای) فارغ‌التحصیل شدم ادامه داشت. باید اقرار کنم که من بندرت از این دین به ارث برده پیروی میکردم. من هیچگونه کتب مذهبی در اختیار نداشتم - حتی قرآن. اضافه بر این، من هیچگونه مطالعه و تحصیلات مذهبی هم نداشتم.

همانند دهکده‌های دیگر، دهکده ما هم دارای مسجدی بود و اتفاقاً مجاور خانه ما قرار داشت. ندای آواز اذان هرروزه و پنج بار در اوقات شرعی از طریق مؤذن مسجد بگوش میرسید. مسجد دهکده ما امام (پیش نماز) تمام وقتی نداشت و هر شخص مسن مومنی که در آن ساعت در مسجد حضور داشت، پیش نمازی و اقامه آن وعده نماز را به عهده میگرفت.

هر صبح، طبق رسم و روال روزانه، بچه‌های دهکده ما در مسجد جمع میشدند تا با سرپرستی یکی از مومنان مسجد، قسمتهای مختلفی از قرآن را که از قبل برای آنان تعیین شده بود از حفظ برای او بخوانند. صدای انفرادی بچه‌ها در خواندن قرآن شیرین و یکنواخت بود، ولی بهنگام خواندن دسته‌جمعی، صداها گوشخراش و ناهنجار مینمود.

همانگونه که آگاه میشاید، مسلمانان بر این عقیده هستند که کتاب آسمانی آنان یعنی قرآن، کلام مقدس الله (خدا) میباشد. آنان همچنین معتقدند چون این کلام به زبان عربی بر آنها آشکار شده است، در نتیجه فقط باید به آن زبان خوانده شود حتی اگر معنی آن برای خواننده مفهوم نباشد. در نتیجه، وظیفه معلم و یا مومنی که این شاگردان را در مسجد سرپرستی میکرد فقط تصحیح کردن اشتباهات تلفظی آنان بود. او وظیفه‌ای برای یاد دادن و تشریح معانی آیات خوانده شده برای آن شاگردان را نداشت - چون در حقیقت، او هم از معانی اصلی آیاتی که خوانده میشد چندان با اطلاع نبود. این نوع تدریس معمولاً به مساجد و یا مدارس علمیه که منسوب به مکتب میباشد مختص میباشد.

هرگاه یکی از این شاگردان موفق به از بر خواندن تمام قرآن میشد، او همراه با عده‌ای از اهالی دهکده و بقیه شاگردان به مقبره یکی از مقدسین دهکده که بزبان بومی موسوم به درگاه می‌باشد رفته و در آنجا او دعای فاتحه - یعنی نخستین سوره قرآن را از بر میخواند. بعد از این مراسم، یک نارگیل نذری را تقسیم کرده و در بین حاضرین پخش می‌کردند. در دهکده ما چهار تا از این زیارتگاه‌ها وجود داشت و با چراغ روغنسوزی

که در سرسنگ این قبرها موجود بود به آسانی قابل تشخیص بودند. در سالگرد رحلت هر کدام از این مقدسین، مردم بر سر قبر آنان گرد آمده و با پهن کردن چادری بر مقبره سفیدرنگ آنان و پاشیدن گل بر سر قبرشان، برای روح رحلت کرده آنان دعای برکت و آسایش میخواندند.

همانطوریکه قبلاً گفتم، دهکده ما امام یا پیشنماز تمام وقت برای اقامه نماز نداشت، در نتیجه مدرسه علمیه‌ای هم در مسجد ما وجود نداشت. در هر حال، بعضی از بچه‌ها هرروزه و در صبحگان بلند شده و در خانه‌های خودشان قرآن را از بر میخواندند - کاری که قرآن آنرا را یک عمل دارای ثواب محسوب میکند (سوره الاسراء ۱۷: ۷۸). اما بدلیل بیسواد بودن اکثر والدین فرزندان، تشخیص صحت و یا سقم این از بر خوانی کلام و تلفظ صحیح عبارات برای آنان کار بسیار دشواری بود.

در دهکده ما، مرد مسنی وجود داشت که کارش بافتن تورهای ماهیگیری بود. وی بعلت کهولت سن قادر به رفتن به مسجد و انجام پنج رکعت دعای روزانه‌اش نبود و بهمین دلیل، دعا و نمازش را در منزل انجام میداد. او شخص بسیار پارسایی بود و همه اهالی ده او را میشناختند. همچنین، او تمامی قرآن را از بر داشت. هرگاه کسی در دهکده ما در میگذشت، خویشاوندان آن شخص متوفی، از او میخواستند تا آیاتی از قرآن را برای طلب مغفرت از خداوند برای آن شخص مرحوم بخواند. او این کار را در طی یک یا دو روز انجام میداد و در مقابل آن مزد بسیار ناچیزی را از اقوام و بازماندگان شخص مرحوم دریافت میکرد. مسلمانان بر این باورند که این عمل خیر، باعث برکت برای روح شخص متوفی، قاری آن آیات و اقوام شخص درگذشته میشود.

علاوه بر این، این شخص دو مسئولیت مذهبی دیگر را نیز به عهده داشت: نخست، او با دعای تقدس و تبرک را که بر روی ماسه‌ای که آنرا در اطراف منازل برای جلوگیری از ورود جانوران خزنده زخمی شده پاشیده میشد میخواند. دوم، آیاتی از قرآن را برای شفای بیماران تلاوت میکرد.

اگرچه این شخص قادر به خواندن متن عربی قرآن بود، ولی نوشتن آنرا بلد نبود و معنی کلامات و آیاتی را که میخواند بدرستی نمیفهمید. با این توصیف، این مسئله هیچگونه مشکلی را برای بچه‌های دهکده از رفتن پیش او و یادگیری و خواندن قرآن از وی را ایجاد نمیکرد. من از او میترسیدم چون او با بچه‌ها بدرفتاری کرده و آنها را میزد. او را از ادبیت میکردند در مواردی تنبیه کرده و کتک هم میزد.

در پی این ایام، من در یک مدرسه متوسطه زبان اردو که توسط دولت اداره میشد ثبت نام کردم. بعد از یادگیری زبان اردو و الفبای عربی در آنجا، هر چند گاه یک قرآنی را که متعلق به پدرم و در منزلمان وجود داشت مطالعه میکردم. ولی مطالعه من فقط محدود به ماه رمضان و نیز به کوتاهترین سوره‌های قرآن بود. من هیچگاه تمامی قرآن را مطالعه نکردم و نیز هیچ سعی و کوشش جدی برای حفظ آیه های قرآنی نمیکردم.

هر روز قبل از شروع کلاس، یکی از شاگردان مدرسه، با تلاوت سوره فاتحه که نخستین سوره قرآن میباشد کلاس را شروع میکرد. بعد از آن، دو تا از شاگردان با خواندن سرودهای حمد برای خدا بقیه را همراهی میکردند. یک روز، مبصر کلاس از من خواست تا سوره فاتحه را از بر بخوانم. ترسان ترسان سعی کردم تا تمامی آیه های آن سوره را بخاطر بیابورم و پس از آن با اطمینان خاطر شروع به خواندن آن سوره نمودم. ولی خواندن من آنچنان مقتضح بود که مدیر مدرسه که در آنجا حضور داشت شروع به کتک زدن من کرد. پس از این واقعه، هرروزه، قسمتی از ساعات روزانه مدرسه به خواندن دروس دینی اختصاص داده شد.

در این مدرسه بود که مرا مجبور به انجام دعا‌های مرتب پنج‌گانه روزانه نمودند. اگر یکی از این دعا‌های روزانه انجام نمیشد، این مسئله منجر به از دست دادن برخی از امتیازات فردی و شخصی مانند یک وعده از غذای روزانه میشد. در نتیجه، من تمامی حرکات بدنی را که مستلزم همراهی با این دعاها میباشد را یادگرفته و حتی آیه‌های زیادی را به زبان عربی بخاطرم سپردم.

روزه گرفتن هم خود مشکل طاقت فرسای دیگری بود – حتی دشوارتر از دعاها – آنهم در ماه رمضان و گرمای طاقت فرسای تابستان. در اسلام، بچه‌های کوچک از گرفتن روزه معافند ولی نوجوانان موظف به رعایت این الزام مذهبی میباشند.

با این وجود، روزه گرفتن چندان بی‌پاداش هم نبود. بعد از ظهرها همه مدارس در ماه رمضان بسته بود. در ضمن، همه ما منتظر روز پایانی ما رمضان بودیم چون این روز روز عید میباشد و همه بچه‌ها و نوجوانان علاوه بر شیرینی و هدایا، لباسهای نو بعنوان هدیه دریافت میکردند.

اهمیت تمامی این مسائل برای من، فقط یکبار – آنهم در طی دوران جوانی و اولین ماهی که من طبق الزام مذهبی میبایست روزه بگیرم محسوس شد. طبق سنت، این اولین روزه کامل من پادشاهی را برای من در بر داشت – از جمله شرکت در مراسم جشن پرشکوهی که تمامی خانواده و دوستان به آن دعوت شده بودند.

اگر درست بخاطر داشته باشم، هیچکدام از افراد خانواده من به جدیت با مسائل ایمانی برخورد نمیکردند. البته شاید خواهر بزرگترم کمی در این مورد جدی تر بود. او همیشه قرآن را میخواند و دعا و نمازش را در منزل انجام میداد چون زنان اجازه

ورود به مسجد را نداشتند. ۳ در غیر این صورت، وضعیت من در این مورد و نیز در مقام مقایسه با افراد دیگر خانواده‌ام - حتی با بقیه اهالی دهکده بهتر نبود. بعدها زمانیکه از دبیرستان فارغ التحصیل شدم، حتی آن ایمان کوچکی را هم که داشتم از دست دادم.

۳ توضیحی از مترجم: اینطور بنظر میرسد که بر طبق اظهار نویسنده، برخی از مساجد مسلمان در هنوستان اجازه ورود زنان را به مسجد نمیدهند. این مطلب در تمامی مساجد مسلمان در اقصی نقاط دنیا صادق نمیباشد.



فصل دوم بدنبال حقیقت

زندگی جهان بینانه و دنیوی

در حال حاضر و همانند پنجاه سال گذشته ورود به دانشکده پزشکی در هندوستان بسیار مشکل می‌باشد. تعداد صندلی‌های این کلاسها محدود و ضوابط قبولی و ورود به آنها بسیار سخت و بالا است. در آزمون ورود هر دانشجو به مدرسه پزشکی کاملاً به معیار استحقاق و شایستگی وی ارتباط داشت و میبایست در امتحان مربوطه، آنهم با نمرات بالا و با حداقل شصت درصد، قبول میشد. هیچگونه نیازی برای اهداء مالی (شهریه) و یا داشتن دین و مذهب خاصی برای ورود به دانشکده پزشکی نبود و با این شرایط بود که من با فیض خداوند مورد قبول واقع شدم.

در ژوئیه (جولای) ۱۹۵۲، من به مدرسه عالی پزشکی بمبئی (بمبئی) وارد شدم. این مدرسه پزشکی کاملاً بصورت دنیوی و غیر مذهبی اداره میشد. دانشجویان این دانشکده متشکل بودند از ملیت‌ها، زبانها و مذاهب مختلف.

تا آزمون، حلقه دوستان من متشکل و منحصر به مسلمانان و هندوها بود. اگر چه من اطلاعات چندانی در مورد دین خودم یعنی اسلام نداشتم، ولی از این موضوع که اسلام هندوها را بی دین و بت پرست میخواند کاملاً آگاه بودم (سوره آل عمران ۳: ۲۸، النساء ۴: ۱۳۹ و ۱۴۴ و غیره). درک من از آنها این بود که هندوها بت‌های سنگی خود را بعنوان خدایان خود عبادت کرده و میپرستیدند. این مسئله اصلاً برای من مهم نبود و هیچگاه هم نظر آنها را هم در این مورد جویا نشدم.

با همین حساب، رفتار من نسبت به مسیحیان هم چندان متفاوت نبود. ولی به این موضوع آگاهی داشتم که قرآن نامی از چند عدد از کتب مذهبی آنان چون تورات (عهد عتیق)، مزامیر و اناجیل (قسمتی از عهد جدید) را نام میبرد، اما هیچگونه علاقه‌ای نسبت به کسب اطلاعات بیشتری در مورد آنها نداشتم. من آنان را مشرک (پرستنده بیش از یک خدا) دانسته و مطلع بودم که عیسی یکی از آن خدایان و به "پسر خدا" ملقب بود. اضافه بر آن، آنان به تبلیغ دین خود برای برگرداندن دیگران به کیش و باورهای خود مشهور بودند. رهبران مذهبی ما همیشه ما را به دوری از اینگونه افراد بی‌دین، مشرک و ریاکار تشویق میکردند (سوره البقره ۲: ۱۲۰؛ آل عمران ۳: ۱۰۰ و ۱۱۸؛ سوره المائده ۵: ۵۱، ۵۷؛ سوره التحريم ۶۶: ۹؛ سوره البينه ۹۸: ۶).

ولی کدام مسلمان می‌توانست به این توصیه‌های قرآن - آنهم در محیطی که بیشتر کارهای ضروری و اجتناب ناپذیر آن توسط پرستارهای مسیحی انجام میشد توجه بنماید. در نتیجه، من بزودی این توصیه رهبران مذهبی‌ام را کنار گذاشته و حتی از روابط با همکلاسیها و استادان مسیحی لذت هم میبردم. هر ازگاهی، ما با همدیگر عقاید باوری و ایمانی خود را - آنهم نه بصورت جدی رد و بدل میکردیم. بهر حال، من کماکان به مسلمان بودن خودم افتخار میکردم، ولی همیشه مسئله اینکه مسیحیان از

ورود به بهشت - آنهم بخاطر عقاید و باورهای اشتباه خود محروم، بی نصیب و بی بهره خواهند بود مرا عذاب میداد.

در عین حال چیزی که از مسیحیان بیشتر جلب توجه مرا میکرد این بود که اعمال آنان با گفتارشان یکی بود. آنها نه تنها در باره محبت، دوست داشتن و کمک کردن به محتاجان و دیگران صحبت میکردند، بلکه آماده تحمل درد و رنج بخاطر دیگران هم بودند و آنچه را که موعظه میکردند، خود نیز عمل مینمودند. در نتیجه این موضوع برای من گیج کننده بود که چرا برخی از آیات قرآنی مسیحیان را بی اعتبار و بی آبرو اعلام میکنند در حالیکه برخی آیات دیگر آنان را بسیار مورد لطف و عنایت قرار میدهند. (سوره البقره ۲: ۶۲ و المائده ۵: ۸۲).

در دوران دانشجویی من، دو فیلم سینمایی در رابطه با کتاب مقدس در بمبئی (بامبئی) بنامهای: *ده فرمان و کو وانیس* که به زبان لاتین بمعنی "کجا میروی؟" نمایش داده شد. بسیاری از مسلمانان - منجمله زنان محجبه برای تماشای این دو فیلم میرفتند. چیزیکه برای من و بعد از دیدن این دو فیلم خیلی جالب بنظر آمد این بود که بدانم چرا اطلاعات مربوط به موسی در کتاب مقدس خیلی بیشتر از داستان و شرح حال او در قرآن میباشد. البته، بعدها فهمیدم که علاوه براین حقیقت، کارگردانان این دو فیلم، خود تفسیرهایی را هم در فیلم به داستان اضافه کرده بودند. بهر حال، آیا اینطور نبود که قرآن میبایست حداقل در این مورد تمام اطلاعات مربوطه را دارا میبود؟ من در عین حال معتقد بودم که مذهب من برتر از همه مذاهب دیگر بود، ولی باید قبول کنم که این مسئله کماکان مرا رنج میداد.

زمانیکه شرایط و امکانات مالی بمن اجازه ادامه تحصیل در رده تخصصی بعد از فارغ التحصیل شدن از دانشکده پزشکی را نداد، با اراده خدا، سرپرستی پزشکی یکی از جزامخانه‌های جدید التاسیس دولتی به عهده من سپرده شد. قبل از اینکه از بمبئی راهی این محل شوم، یکی از دوستان مسیحی من یک کتاب مقدس بمن هدیه داد و از من قول گرفت که آنرا بخوانم. ولی من قبلاً به خود قول داده بودم تا نخست قرآن را بخوانم تا مرا از رفتن به راه خطا محافظت و بازداري نماید. ترس من از تهدیدات، تذکرات و هشدارهای شدیدی بود که اسلام و قرآن به آنانی که قصد ترک اسلام را دارند - مبنی بر اینکه که به رستگاری الله دست نخواهند یافت میداد. (سوره البقره ۲: ۶۱ و ۱۶۲؛ النساء ۴: ۴۷ و ۵۶ و غیره).

در نتیجه، من یک جلد قرآن عربی با ترجمه زبان اردو که همراه با مقداری تشریح و تفسیر متون قرآنی در حواشی آن بود تهیه کردم. در ساعات و اوقات فراغت شروع به خواندن قرآن نمودم و در دفتر دیگری سؤالاتی را که برایم پیش میآمد یادداشت میکردم. باید اعتراف بکنم که هر چه بیشتر میخواندم، ترسم بیشتر میشد. نگرانی، تشویش و اضطراب جانشین صلح و آرامشی که از یک کتاب آسمانی انتظار داشتم میشد. در ضمن، خیلی مایل بودم تا کتب آسمانی دیگری را که قرآن در مورد آنها نیز سخن میگفت بخوانم، ولی تهدید و هشدارهای قرآنی مرا از آن باز میداشت - من از قهر و عذاب ابدی خدا می ترسیدم.

با این همه ترس، تشویش و نگرانی تنها مانع خواندن من از آن کتابها (تورات و انجیل) نبود. من حتی مسلمان دیگری که این کتب را خوانده، مطالعه کرده و یا در مورد آنان سخنی گفته باشد را نمی شناختم. بزرگان دینی ما هم همیشه مصر بر این بودند که مسیحیان و یهودیان در کتب خود دخل و تصرف نموده و تحریفاتی کرده‌اند. در نتیجه آن کتب از نظر آنها منسوخ و ملغی محسوب میشدند. حتی به فتوای بعضی از این بزرگان دین اسلام، انجیل اصلی بهنگام صعود مسیح همراه او به آسمان و بالا برده شده بود.

در همین حول و حوش بود که تصمیم گرفتم تا یک نسخه خوب از قرآن را به زبان انگلیسی تهیه کنم تا بتوانم با درک بهتر آن، به ترس، نگرانی، تشویش و اضطرابی که قبلاً مرا از خواندن آن کتاب مقدس مسیحیان باز میداشت غلبه نمایم. در پی این جستجو، روزی نسخه‌ای از قرآن زبان انگلیسی به ترجمه محمد مارمادوک پیکتال را در یک کتابفروشی یک ایستگاه راه‌آهن پیدا کرده و آنرا خریداری نمودم. وی یک انگلیسی زاده‌ای بود که در زمان حکومت نظام‌الملک حیدرآبادی (یکی از پادشاهان سلسله آصف جاهی قرون ۱۷ در هندوستان) به اسلام گرویده و قرآن را به زبان انگلیسی ترجمه نموده بود. لازم به توضیح است که این ترجمه مورد توجه خاص و قدردانی مسلمانان هند میباید. در حین خواندن این نسخه از قرآن بزبان انگلیسی، من یادداشتهای و مطالب فراوانی از تمام مراجع قرآنی در مورد کتب مقدس یهودیان و مسیحیان را جداگانه در دفتری مینوشتم. در ذیل، مقداری از این تحقیقات را برای اطلاع خوانندگان به رشته تحریر در میآورم.

مراجع قرآنی در مورد کتاب مقدس

اول: قرآن تأکید میکند که الله کلام خود را به تمامی پیامبران و رسولان قبلی آشکار نموده و برخی از آن کلام نیز بصورت کتب مقدس آنان درآمده است. در ضمن، قرآن به درستی، اصالت و اعتماد پذیری آن کتب آسمانی اشاره نموده و آنها را برای راهنمایی، برکت و نور بخشیدن برای تمامی مردم عالم مفید میدانند و همه را نسبت به اعتماد و اعتقاد داشتن به آنها تشویق میکند. (سوره البقره ۲: ۴، ۵، ۹۱، ۹۷، ۱۳۶، ۲۸۵؛ سوره آل عمران ۳: ۳، ۴، ۸۴؛ سوره النساء ۴: ۴۷، ۱۳۶، ۱۶۳؛ سوره المائده ۵: ۴۶-۴۴، ۴۸، ۶۶؛ سوره الانعام ۶: ۹۳، ۱۵۵؛ سوره الاعراف ۷: ۱۴۵؛ سوره یونس ۱۰: ۳۸ و غیره).

دوم: تمامی این کتب آسمانی قبل از اینکه قرآن وجود داشته باشد وجود داشته و یهودیان و مسیحیان آنها را خوانده، مطالعه کرده و از دستورات، فرامین و نصایح آن کتب پیروی میکردند. بنا بر این، قرآن پیروان این ادیان و کتب آسمانی آنان را بعنوان "اهل کتاب" دانسته و لا غیر (سوره البقره ۲: ۴۴، ۱۱۳، ۱۲۱؛ سوره آل عمران ۳: ۷۹-۷۸، سوره المائده ۵: ۴۳؛ سوره الانعام ۶: ۹۲؛ سوره الاعراف ۷: ۱۵۷؛ سوره یونس ۱۰: ۹۵، و غیره) - و این بود درک ذهنی من از خواندن آن آیات قرآنی.

سوم: علاوه بر این، قرآن یهودیان و مسیحیان را به خواندن آن کتب آسمانی که همانا تورات و انجیل میباشد موظف دانسته و بغیر از آنها کتب دیگری را برای آنان ملزم نمیدارد. (سوره المائده ۵: ۶۵-۶۹).

چهارم: اسلام معتقد است که یهودیان از طریق تورات داوری خواهند شد. (سوره المائده ۵: ۴۳).

پنجم: اسلام معتقد است که مسیحیان از طریق انجیل داوری خواهند شد. (سوره المائده ۵: ۴۷). ایه نوشته شود.

ششم: برخی از پیام‌های تورات و انجیل در قرآن نیز ذکر شده است. (۲۶ سوره الشعراء: ۱۹۲-۱۹۷).

هفتم: اگر مسلمانان (اعراب) به گفته‌های پیغمبر خود شک، شبه و دودلی داشته باشند، آنان مجاز به مشاوره و متوسل شدن به اهل این کتب میباشند. (سوره النحل ۱۶: ۴۳)

هشتم: قرآن حتی فراتر از آن رفته و این اصل را بر خود پیامبر نیز اطلاق داده و ملزم داشته و به او میفرماید که اگر او هم در هر موردی در شک و شبهه باشد، باید از اهل این کتب پرس و جو و مشاورت بکند. (سوره یونس ۱۰: ۹۴ - مقایسه شود با سوره الانعام ۶: ۱۱۵).

نهم: بهرحال و با همین حساب، قرآن برخی آیات مغایر و متناقضی هم در این مورد مبنی بر اینکه یهودیان و مسیحیان در کتب آسمانی خود دست برده و در آنها تحریف و یا تخریح نموده و یا در مواردی حقیقت الهام شده را کتمان و یا بصورت متفاوتی درآورده‌اند اعلام میدارد. لازم به توضیح است که سختترین این انتقادات متوجه یهودیان میباشد و نه مسیحیان. (سوره البقره ۲: ۴۰-۴۲، ۷۵-۷۹، ۱۰۱، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۷۴؛ سوره آل عمران ۳: ۷۰-۷۲، ۷۸، ۱۸۷؛ سوره النساء ۴: ۴۶؛ سوره الاعراف ۷: ۱۶۲ و غیره).

تحت چنین شرایطی، سؤال بسیار مهمی که برای من پیش آمد و میبایست تا مورد رسیدگی و مطالعه بسیار دقیق قرار بگیرد این بود که: "چگونه میتوان این آیات مثبت و منفی قرآن را که در عین حال باهم تناقض بسیار روشن و واضحی در موارد داوری این کتب و پیروان آنها را دارا میباشد باهم سازگاری داد؟" آیا این بدان معنی است که پیروان این کتب، آنچه را که آنها در این نگاشته‌ها خوانده، مطالعه کرده، به همکیشان خود و دیگران آموخته از کتبی بوده که در آنها دست خوردگی بوده و دخل و تصرفی نابجا در آنها انجام گرفته بود؟ اگر این مسئله حقیقت دارد، پس چرا قرآن پیروان خود را تشویق به داوری بر مبنای آموزه‌های این کتب میکند؟

بنظر من، در این رابطه، تنها دو موضوع ممکن و قابل نتیجه‌گیری بود، ولی فقط یکی از این دو نتیجه برای من محتمل مینمود: ۱- قرآن گفته خود را نقض و نفی (تناقض) مینماید - و این همانا آن نتیجه غیر محتمل برای من بود. ۲- موضوع دخل و تصرف در متون کتب یهودیان و مسیحیان - یعنی موضوع محتمل برای من.

در نتیجه و از جاییکه بسیار بعید میبود که تمامی یهودیان و مسیحیان باهم برای دخل و تصرف در کتب آسمانی‌شان توافق بکنند - چه برسد به اینکه چه موضوعاتی را حذف، اضافه و یا تغییر بدهند - در نتیجه این برای من بسی نامعقول، بی معنی و در عین حال غیر ممکن بود. پس تنها ثمره و حاصلی را که برای من معقول و محتمل بود این است که قرآن این اتهامات را فقط بر علیه پیروان محلی این کتب یعنی یهودیان و مسیحیان نسبت داده باشد. و این خود در حالی است که خواندن و مطالعه این کتب برای آنان مجاز و الزامی بوده‌است - امری دیگر مبنی بر صحت، درستی، بی عیبی، صداقت و یکپارچگی نگارشات در این کتب. علاوه بر این، تحقیقات من نشان داد که بر عکس ادعای برخی از مسلمانان، هیچگونه شواهد، آیات و یا منابع تأییدی در قرآن مبنی بر اینکه قرآن کتاب مقدس را منسوخ و یا تأیید این مطلب مبنی بر اینکه انجیل در زمان صعود عیسی مسیح به آسمان توسط او به بهشت برده شده است ارائه نداده و بطور کلی وجود ندارد.

پس آیا میشود اینطور نتیجه‌گیری نمود که تنها دلیل و انگیزه‌ای که بتواند برخی از مسلمان را - چه آگاه و چه ناآگاه، که مطمئناً هیچ شکی هم در احترام و تکریم آنان در مورد این کتب (تورات و انجیل) نمیباشد را وادار به انجام این امر بنماید فقط ناشی از ارضاء نفسانی و راحتی وجدان شخصی خودشان و نیز کم ارزش شمردن آن کتب (در

برابر قرآن) میباشد؟ آیا با همین حساب و با این گونه قضاوت و داوری، خود آنها در نگارشها و مفهومات قرآن دخل و تصرف نمی‌کنند؟ آیا خود آنها باهمین روش قضاوتی و داوری نسبت به آن کتب و پیروان آنها خود را محکوم به تغییر معنی و تفسیر کلام قرآن، یعنی اضافه و یا کم کردن و یا کتمان داشتن حقیقت نوشته شده در آن محکوم نمی‌کنند؟

بالاخره، و پس از تحقیقات و مطالعات بیشتر، من به اطلاعات و شواهد تاریخی و باستانشناسی بسیار با ارزش و فراوانی که موجود است دست پیدا کردم که باعث تعجب بسیار عمیق من در رابطه با صحت، صداقت و درستی بیشتر کتاب مقدس گردید. از طریق همین تحقیقات بود که من به یکی از نتایجی که برای من بسیار روشن و آشکار کننده بود دست یافتم - و آن اینکه یهودیان، مسیحیان و دیگر اساتید، حقیقیان و دانش‌پژوهان تحصیل کرده، آموخته و صادق مسیحی شاید بر روی نوع ترجمه، تحلیل و معانی اصیل برخی از نگارشها در کتب مذهبی خودشان باهم نظر توافق نداشته باشند، ولی اکثراً - آنها با تأیید همگانی بر موجود بودن این آموزه‌ها و اطلاعات - آنها بدون دخل و تصرف در آنها، باهم هم نظر و هم عقیده بوده و توافق کامل دارند که این اطلاعات از بدو نگاشتن این کتب در آنها موجود بوده‌است.

مطالعه کتاب مقدس

درست بعد از این مطالعات و تحقیقات فراوان از قرآن در مورد صحت، درستی و صداقت کتاب مقدس بود که من تصمیم بخواندن و مطالعه جدی و عمیق تر کتاب مقدس را گرفتم. اما برای آرام کردن و دلجویی از وجدانم، آیات آغازین دومین سوره قرآن را که همانا سوره البقره میباشد را دوباره خواندم.

دوستان مسیحی من قبلاً به من آموخته بودند که کتاب مقدس شامل دو قسمت میباشد: قسمت نخست "عهد عتیق" (یا همان تورات) که شامل ۳۹ کتاب میباشد و همه آنها قبل از تولد مسیح آشکار شده است [و شامل چگونگی پیدایش عالم، تاریخچه قوم یهود، پیشگویی‌های پیامبران، کتب نصیحتی، و نگارشات موزون و غیره میباشد]. و قسمت دوم "عهد جدید" نامیده میشود که شامل ۲۷ کتاب میباشد که پس از تولد مسیح آشکار و نگاشته شده‌است و نیز شامل اناجیل (چهار انجیل) که بیوگرافی و شرح حال زندگی و خدمتی عیسی مسیح میباشد. در ضمن، نگارشات دیگری را که توسط برخی از رسولان (شاگردان و حواریون عیسی) و به هدایت، حمایت و الهام روح القدس به رشته تحریر درآمده‌است شامل تاریخچه تأسیس کلیسای مسیح، کتب آموزه‌ای و اعتقادات و وقایع مربوط به مکاشفه، یعنی آخرزمان و ایام آینده میباشد، نیز در برمیگیرد.

باید اذعان نمایم که خواندن جدی کتاب مقدس مستلزم ماهها وقت میباشد - مخصوصاً آنها برای کسی مثل من که در آن ایام وقت آزادش بسیار محدود بود. در عین حال، اولین دور خواندن کتاب مقدس اثرات بسیار اساسی بر من داشت - بخصوص روایات

و نوشتار قسمتهایی از قرآن و کتاب مقدس که در مورد مطالب مشابه تاریخی و الهیاتی بیان شده است – و تفاوت عمده بین آنها برای من بسی جالب و قابل تعجب بود.

اختلافات و تناقضات بین روایات کتاب مقدس و قرآن

تفاوتها و تشابهات موجود در روایات کتاب مقدس و قرآن بر کسی که حتی برای اولین بار و بطور سطحی این کتب را بخواند پوشیده نیست. امور مشترک و تشابهات نسبی بین این دو کتاب هیچ جای تعجبی را برای کسی نمیگذارد – مخصوصاً برای خواننده مسلمان، چه برسد به دو خواننده دیگر – یعنی یهودی و مسیحی، همه معتقدند که این کتب، کتب ایمانی و آسمانی آنان و کلام خداوند میباشند.

ولی در مورد حل اختلافات و تناقضات موجود در همان کتب و روایات نوشته شده به نتیجه‌گیری دیگری میانجامد. آیا این مسئله میتواند حقیقت داشته باشد که طبق اراده خدا، حقایقی در باره پیامبران پیشین و نیز موضوعات ذکر شده در باره آنان را آنها در کتب آسمانی اولیه آنان، از ایشان، اطرافیانشان و بقیه مردم عالم پنهان داشته و آن اطلاعات مربوطه را بصورت عمدی از آن کتب حذف نموده، محفوظ نگاهداشته و بعداً در زمان معین دیگری و توسط پیامبر دیگر و در کتاب دیگری بنام قرآن که مسلمانان آن را خاتم الکتب میدانند جابجا نموده و آشکار نماید؟

برخی از این اختلافات و تفاوتها بسیار ساده بوده و شاید بشود بدون هیچگونه بحث جدی آنها را قبول کرد – ولی نه همه آنها را. بعنوان نمونه، در ذیل به چند مورد از این اختلافات و تناقضات اساسی میپردازیم:

در یک روایت قرآن آمده است که طبق فرمان خدا، تمامی ملائک در حال سجده بر روی زمین افتاده و او را ستایش نمودند، ولی شیطان از این امر سرپیچی کرد (سوره الحجر: ۱۵، ۳۰ و ۳۱ و سوره طه ۲۰: ۱۱۶). چرا این موضوع در کتاب مقدس نیامده است؟ یا چرا کتاب مقدس با تمام عزت و احترامی که در بین مسلمانان نسبت به صداقت و درستی آن موجود است، با محل اقامت ابراهیم که بنا بر روایت طولانی قرآن مکه اعلام شده است توافق ندارد (سوره البقره ۲: ۱۲۵)؟ و یا اینکه چرا کتاب مقدس این ادعای قرآن را مبنی بر اینکه این ابراهیم بود که بنای کعبه را بنا نمود تأیید نمیکند؟ علاوه بر این، چرا کتاب مقدس در مورد زنانی که پس از دیدن یوسف دستهای خود را بریده بودند صحبتی نمیکند (سوره یوسف ۱۲: ۳۱)، و یا درک و ذهنیت سلیمان از صحبت مورچه‌ها و هدهد (سوره النمل ۲۷، آیه ۱۶ و آیات بعدی) – چرا صحبتی از این مطالب در کتاب مقدس نیست؟ چرا کتاب مقدسی که هیچگونه ملایمتی در داوری و برخورد خود با گناه انسانی ندارد، در مورد لعنت خداوندی و تبدیل سرپیچندگان از فرامینش به میمون و خوک هیچ سخنی نمیگوید (سوره المائده ۵: ۶۰)؟

آیا این مسئله مهم نیست که طبق روایت کتاب مقدس تمامی اعضای خانواده نوح از سیل و مرگ نجات یافتند، در حالی که روایت قرآن به صراحت میگوید که یکی از فرزندان نوح در سیل غرق شده و نجات نیافت (سوره هود ۱۱: ۴۲ و آیات بعدی)؟ اضافه بر این، طبق کتاب مقدس، هارون، دستور بنای بت و صنم ها را میدهد، در صورتیکه طبق روایت قرآنی، شخصی بنام السمیری (سامری) مسئول این عمل بوده است (سوره طه ۲۰: ۸۵). آیا ممکن است که همان یک شخص دو اسم متفاوت داشته باشد؟ اگر این امر صحت دارد، دلیل عوض شدن اسم اعلام شده این شخص که از قرون قبل نامش در روایت تورات ذکر شده است چه می باشد؟

چرا قرآن، مریم، مادر عیسی را خواهر هارون معرفی میکند (سوره مریم ۱۹: ۲۸)؟ آیا این مسئله اختلافات و تناقضات را بدتر، و پیچیده تر نمی نماید؟ آیا نام السمیری، هیچگونه ارتباطی با نام "سامریان"، که طبق روایت کتاب مقدس و بنا بر رسوم و از ایام گذشته دشمن یهودیان در دوران قبل و بعد از عیسی بودند دارد یا نه؟ - [موضوعی بسیار قابل توجه!]

آیا اختلافات و تناقضات موجود در قرآن با روایات معادل کتاب مقدس در مورد محل تولد عیسی مهم است یا نه (سوره مریم ۱۹، آیه ۲۲ و آیات بعدی)؟ مسئله معجزات عیسی چی؟ قرآن روایت میکند که عیسی از زمان بچگی معجزات میکرد (سوره آل عمران ۳: ۴۹ و سوره مریم ۱۹: ۳۰)، ولی این با روایات انجیلی کاملاً در تناقض است! نخستین معجزه عیسی بر طبق انجیل زمانی بود که او سی ساله بوده و معجزه هم در محلی بنام قانا (کانا) که یکی از محلات جلیل میباشد اتفاق افتاده بود.

و یا مسئله مصلوب شدن عیسی. طبق روایت قرآن اگر چه شهود، مفهوم، منظور، قصد و نیت مصلوب کردن عیسی کاملاً در قرآن موجود و ذکر شده است، ولی طبق روایت قرآن عیسی مصلوب نمیشود (سوره النساء ۴: ۱۵۷). چرا؟ این در حالی است که انجیل مملو از حقیقت مصلوب شدن، مرگ و قیام او از مردگان بوده و اهمیت بسیار خاصی را در مورد آن قائل هستند.

آیا این مسئله مهم نیست که قرآن یک صورت و حالت خاص فرزند خواندگی و بودن عیسی [منظور فرزند جسمی بودن است]، (سوره الاخلاص ۱۱۲: ۱-۴ و سوره الانعام ۶: ۱۰۲) را که همانا کتاب مقدس هم آن نوع فرزندی را [منظور جسمی] تاکید نموده و رد میکند، هرگز از دیدگاه خاص کتاب مقدس و انجیلی [یعنی به صورت روحانی] نگاه نکرده و آنرا تجزیه و تحلیل نمی نماید؟ آیا این مهم نیست که طرز نوشتار، نگارش و برخورد قرآن با این مسئله اینگونه است که میتواند موجب سردرگمی و اغتشاش فکری خواننده آن و استنباط اشتباه وی مبنی بر اینکه مسیحیان عملاً به شرک

و چند خداپرستی مبادرت میورزند بشود (سوره النساء ۴: ۱۷۱؛ سوره المائده ۵: ۷۳ و ۱۱۶)؟ آیا این مغایر و بر خلاف باور، تصور و تجسم مسیحیت در مورد وجود فقط

یک خدای واحد که از قرن‌ها قبل هم تورات و هم انجیل آنرا باز نموده، تأیید و تأکید کرده و بر آن اصرار دارند نیست؟

آیا قرآن حاوی تمامی دانش لازمه برای شناخت کتاب مقدس می باشد؟

علاوه بر این، آیا این ادعای خیلی از مسلمانان مبنی بر اینکه قرآن حاوی تمام اطلاعات و مطالب لازمه برای شناخت مطالب موجود در کتب آسمانی دیگر است میتواند صحیح باشد؟ اگر چنین است، آنگاه چگونه میتوان این دعوی مسلمانان را با کنارگذاری عمده قرآن از صحبت راجع به کتب و انبیایی چون اشعیا، ارمیا، حزقیال، هوشع، عاموس، میکاه و غیره را وفق داده و سازگار نمود؟ آیا این کتب و مراجع کتاب مقدسی را باید بسادگی کنار گذاشت و دیگر نیازی برای وجود آنان در شناخت خداوند، تاریخ قوم یهود و زندگی امروزه نمیباشد؟ چگونه میشود که این کتب هم مورد عزت و احترام مسلمانان قرار داشته باشند ولی در عین حال قرآن نسبت به آنها بی تفاوت بوده و آنها را کنار گذاشته باشد؟ آیا این کتب هیچگونه ارزش الهیاتی، تاریخی و سیاسی و ادبیاتی را دارا نمیباشند؟ اگر فرض بر این باشد که کمترین مقدار و یا حداقل هر دانشی برای فراگیری هر موضوعی مکفی است، پس این چگونه است که قرآن اطلاعات آموزشی و رویدادهای خود را به طور مرتب تکرار میکند؟

و بالاخره موضوع عیسی مسیح و آموزشها و حکایات و تمثیل‌های مآمال و آکنده او در رابطه با خداوند و همسایه، حکایات او در مورد پادشاهی خداوند، نشانه‌های چند گانه و معجزات او، دوستی و نشست و برخاست او با حواریون، پیروانش، [گناهکاران، بدکاران و روسپیان برای هدایت آنان به راه راست و راستگاری]؟ چرا قرآن در مورد روایاتی چون "صامری نیکو"، "پسر گم شده" و داستانهای مشابه ساکت است؟

با این حساب، آیا اینگونه روایات کتاب مقدس باید مردود شمرده شوند - آنها با تمامی آگاهی‌های حقیقی که این داستانها در دل خود جای دارند؟ و در مورد گفت و شنودهایی در مورد فروتنی و محبت ایماندار به مسیح که از صمیم قلب و با خلوص نیت به ندای محبت و راستگاری خداوند لبیک گفته و پیرو او میگردد چیزی نباید گفت؟ نمونه‌ای از اینگونه گفتار انجیلی را در ذیل میخوانیم:

"اگر به زبانهای مردم و فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته باشم، مثل نحاس صدادهنده و سنج فغان کننده شده‌ام. ^۱ و اگر نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم بحدی که کوهها را نقل کنم و محبت نداشته باشم، هیچ هستم. ^۲ و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی برم. ^۳ محبت حلیم و مهربان است؛ محبت حسد نمی برد؛ محبت کبر و غرور ندارد؛

طوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی شود؛ خشم نمی گیرد و سوءظن ندارد؛ از ناراستی خوشوقت نمی گردد، ولی با راستی شادی می کند؛^۷ در همه چیز صبر می کند و همه را باور می نماید؛ در همه حال امیدوار می باشد و هر چیز را متحمل می باشد.^۸ محبت هرگز ساقط نمی شود و اما اگر نبوتها باشد، نیست خواهد شد و اگر زبانها، انتها خواهد پذیرفت و اگر علم، زایل خواهد گردید."

محبت هرگز شکست نمی خورد...

"^{۱۳} و الحال این سه چیز باقی است: یعنی ایمان و امید و محبت. اما بزرگتر از اینها محبت است." (اول قرنیتان فصل ۱۳: آیات ۱-۸ و ۱۳).

آیا این نغمه و آواز مملو از محبت باید منسوخ شمرده شود؟ آیا آیات و نغمه های دیگر و بهتری از این در انجیل موجود است و یا میتوانست وجود داشته باشد که همراه با صعود عیسی مسیح و توسط او به آسمان برده شده باشد؟ آیا تمامی مسیحیان آنقدر دور و ریاکار بودند که در عین حالی که مشغول عمده فروشی و کلاشی بر روی کلام منجی خود بودند، در ضمن به خواندن سرود و نغمه هایی مملو از محبتی چون این که مشتق از روح خداوندی و از طریق عیسی که قلوب آنان را مملو کرده بود مشغول بودند؟ آیا در تمامی قرآن اینگونه مهر و محبت، اینسان نشانه ها، اینطور قناعت و سرور، شادی و آرامش یافت میشود؟ این نوع زبان، طریقه و نمونه که مختص کتاب مقدس میباشد و در قرآن [و یا جای دیگر] یافت نمیشود.

ادعاهای قرآن

ادعاهای بسیار مشخص، سفت و سخت قرآن بر هیچیک از مطالعه کنندگان جدی آن پوشیده نیست. کلام، کلام الله (خدا) است و لاغیر (سوره یونس، آیه ۶۵). از طریق کلام قرآن است که رسول او یعنی محمد مردم را از تاریکی به نور هدایت میکند

(سوره ابراهیم ۱۴: ۱) و هیچگونه اشتباه، انحراف و تناقضی در آن وجود ندارد (سوره فصلت ۴۱: ۴۲؛ سوره الزم ۳۹: ۲۸؛ سوره النساء ۴: ۸۲). اگر تمامی انسانها و ارواح (جن ها) جمع شوند نمی توانند آنرا اقتباس نمایند (سوره الاسراء ۱۷: ۸۸). به آنانی که کارهای خیر میکنند، پیغام پاداش و اجر است (الکھف ۱۸: ۲). حدیث، کتاب شریعتی و سنتی مسلمانان، صحت آنرا تأیید مینماید. عملاً، اینها ادعاهای کوچکی نیستند.

اما آیا تاریخچه، ذات، محتویات و ماهیت اصلی قرآن هم این ادعاها را تأیید میکند؟ اضافه بر این: اکثرآ، تعداد شواهد و اطلاعات دقیق تاریخی مربوط به شرایط آشکارسازی و الهامی قرآن کامل نمیشود؛ زمانبندی آن آشکارسازیهها و الهامات مشخص نیست؛ برخی احتمالات و نابهنجاریهای تاریخی در آن موجود است و در

مواردی شکستگی و ناپیکنواختی فکری و موضوعی بصورت روشنی در روایات دیده میشود.

علاوه بر این، آیا روایات سنتی زمان عثمان (خلیفه سوم) مبنی بر نحوه جمع آوری قرآن در آن زمان، این تضمین قطعی را میدهد که قرآنی که در حال حاضر مسلمانان در دست دارند، درست همان قرآنی است که به محمد هم آشکار شده بود؟ آیا یک حقیق و یا مطالعه کننده واقعی و دقیق متون نوشته شده قرآنی - آنها برای یادگیری و آگاهی بیشتر از تاریخچه چگونگی تدوین و فراهم شدن آن، باید بسادگی از گزارشاتی که در روایات اسلامی مبنی بر اینکه عثمان تمامی اطلاعات و شواهد موجود در رابطه با تجدید نظر و دستخوردگی در قرآن را، و دلایل وجود آن شواهد و نیز دلایلی را که برای از بین بردن آن اطلاعات و شواهد آمده است صرف نظر بکند؟ آیا این نمونه‌های مختلف و قدیمی برخی از متون قرآن که توسط عثمان از بین برده شده‌اند و اطلاعات مربوطه به این مسئله را که کماکان در ادبیات معتبر اسلامی موجود میباشند را باید نادیده گرفت؟ با این تفصیل، سؤال این است که اگر ذهن انسان میتواند نمونه نوشته‌ها و نسخ قرآن عثمان را بخاطر بسپارد، آیا همان ذهن انسانی نمیتوانست نوشته‌های گوناگون و مختلف دیگر را نیز بخاطر بسپارد - بخصوص نوشته و نسخه‌های خوانده شده توسط همنشینان و صاحبان دیگر محمد را که اصرار داشتند نوشته‌ها و نسخ آنان نسخ اصلی قرآن بوده است؟ بر کسی پوشیده نیست که اینگونه سئوالات وابسته به این مسئله اغلب مباحثات احساسی داعی را ایجاد میکند تا مباحثات عقلانی و افشا کننده را. ولی آیا نباید و نمیشود آنها را بیغرضانه مورد مطالعه و تحقیق قرار داد؟ آنها مخصوصاً از طرف مسلمانانی که اصرار دارند که نسخ قرآنی بعد از زمان محمد و تا کنون نسخ اصلی و دست نخورده میباشند.

مسائل مربوط به آیات منسوخه و ملغی (ناسخ و منسوخ):

بزرگترین مسئله گنج کننده برای من، مسائل مربوط به آیات منسوخه و یا ملغی بود. این مسئله، آنهم با پشتیبانی و حمایت عده زیادی از علمای معاصر دین اسلام که نیاز به رسیدگی دقیقتری را برای تشریح دوباره موضع سنتی این مسئله را مینمایند، خود دلیل و نشانه‌ای است موجه برای وجود این مشکل و نیز رسیدگی دوباره به این امر بسیار مهم و اساسی. تازه این در حالی است که این گروه معتقدند که قرآن دیگر کتب آسمانی را منسوخ و یا ملغی شمرده و دستخوردگی در آنها را تایید مینماید در حالیکه خود این اتهامات - هم از شواهد قرآنی و هم از نوشته‌های علمای مسلمان معاصر در این مورد، نسبت به خود قرآن هم صادق میباشد.

سوره الاعلی ۸۷: ۶-۷ ("۶) مگر آنچه را خدا بخواهد، که او آشکار و نهان را می‌داند! (۷) و ما تو را برای انجام هر کار خیر آماده می‌کنیم!"

سوره البقره ۲: ۱۰۶ "آیا نمی‌دانستی که حکومت آسمانها و زمین، از آن خداست؟! (و حق دارد هر گونه تغییر و تبدیلی در احکام خود طبق مصالح بدهد؟! و جز خدا، ولی و یابوری برای شما نیست. (و اوست که مصلحت شما را می‌داند و تعیین می‌کند)."

سوره النحل ۱۶: ۱۰۱ "بگو، روح القدس آن را از جانب پروردگارت بحق نازل کرده، تا افراد بالیمان را ثابت‌قدم گرداند؛ و هدایت و بشارتی است برای عموم مسلمانان!"

اتفاقاً، این موضوع و اطلاعات مربوط به این مسئله خود از طریق شواهد قرآنی و توسط علمای اسلامی معاصر تهیه، جمع آوری و نیز تدوین شده است. حالا شاید این مسئله برای خود آنها چندان مشکل بزرگی نباشد، ولی برای من و همانند برخی دیگر مسلمانان، این مسئله برایمان مشکل بوده و کماکان میباشد. سؤال این است که چگونه کلام تغییر ناپذیر خداوند میتواند عوض بشود - آنهم در حالتی که خود قرآن نسبت به این مسئله [آیات ناسخ و منسوخ] اطلاعات روشنی نمیدهد؟

چگونگی رشد و گسترش اسلام

این مشکل، با آیات حمایت شده از طرف قرآن مبنی بر مدارا کردن و بردباری در مذهب، با تشریح متفاوت این آیات از طرف برخی از مسلمانان و نیز نوع استفاده از شمشیر حاد تر نیز می‌گردد. منظور قرآن از اینکه میگوید "در دین اجباری نیست" چه میباشد؟ (سوره البقره ۲: ۲۵۶ مقایسه شود با سوره یونس ۱۰: ۱۰۰).

آیا این موضع متضاد با تاکید و اصرار قرآنی مبنی بر اینکه اسلام تنها دین مورد قبول خداوند است نمیباشد؟ فراتر از این، آیا آیات و اصول قرآنی مبنی بر اینکه مجازات و کیفر ابدی منتظر آنانی است که آنرا [قرآن و اسلام] رد بکنند (سوره البقره ۲: ۱۶۱ و ۱۶۲، سوره آل عمران ۳: ۸۵) مغایر با همین اصل قرآنی مندرج در آیه مندرج

در سوره البقره ۲: ۲۵۶ نمیباشد؟ از این گذشته، چگونه میتوان مبارزه و لشکرکشی بر علیه کاروانهای مکه، اخراج یهودیان از مکه و روایات و مرجع های بسیار در مورد جهاد را باهم آشتی داد؟ آیا این طرق همان طریق ذکر شده در سوره المومنون ۲۳: ۹۶ که میگوید "سخن بد آنان را به هر چه نیکوترت می آید پاسخ گوی" ۴ میباشد؟ چگونه میتوان این روش ها را با فرامین قرآنی مبنی بر "... و اهل کتاب جز اندکی از آنها چون پیمانشان را شکستند... عفوشان کن و از گناهشان در گذر که خدا نیکو کاران را دوست می دارد" ۵ آشتی داد (سوره المائده ۵: ۱۳)؟ آیا تعریف سنتی اصل جهاد و ذهنیت معمول و مقبولی که از این درک در میان مسلمانان مبنی بر تصرف و حکومت بر جهان موجود و مرسوم میباشد (مجزا از ذهنیت و درک این اصل مبنی بر تبلیغ مذهبی و تغییر مذهب دادن غیر مسلمان) مغایر با تعلیمات خود قرآن و این آیه ذکر شده نمیشد؟ - همانگونه که جنگهای صلیبی در مغایرت با انجیل میباشد. آیا این تفسیر با تفسیر معمول و مقبول بین بسیاری از مسلمانان معاصر که معتقد و مصر بر اینند که جنگیدن فقط زمانی واجب است که کسی در حالت دفاع از خود باشد در مغایرت نمیشد؟ با این حساب، چگونه میشود معنی و کاربرد این آیات قرآنی را - آنهم در دنیای امروزه درک نمود؟

(سوره التوبه ۹: ۵، ۲۹-۳۰) (۵) و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد، به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود (و در آن بیندیشد)! سپس او را به محل امنش برسان، چرا که آنها گروهی ناآگاهند!" و " (۲۹) یهود گفتند: عزیز پسر خداست! و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست! این سخنی است که با زبان خود می گویند، که همانند گفتار کافران پیشین است؛ خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف می یابند؟! (۳۰) (انها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند، و (همچنین) مسیح فرزند مریم را؛ در حالی که دستور نداشتند جز خداوند یکتائی را که معبودی جز او نیست، بپرستند، او پاک و منزّه است از آنچه همتایش قرار می دهند!"

اکنون لازم به پرسش این مطلب است که آیا مسئله آیات منسوخه و ملغی (انساخ و منسوخ) کمکی بر درک، حل و فصل اختلافات بین این آیه ها و موضوعهای مشابه دیگر و نیز مراجع متضاد و ناسازگار دیگر قرآنی که در این راستا وجود دارند مینماید یا نه؟ اگر چنین است، کدامین آیه ها مورد انساخ و یا کدامین آیه ها منسوخ شده میباشند و چرا؟ همانگونه که قبلا هم ذکر شد، این آیات و مدارک توسط برخی از علمای اسلامی جمع آوری شده و موجود میباشند. پس سئوالی که در این مورد پیش میآید مبنی بر این است که اگر حتی تمامی این قضیه نادرست و یا فقط یک تهمت ناروا باشد، آیا توافق کلی در بین تمامی مسلمانان بر سر این موضوع موجود است یا نه؟

وجود اینگونه آیات و مسائل مشابه برای من بسی گیج کننده بود. چگونه ممکن بود که اینگونه آیات بر روی لوح سنگ های محافظت شده - آنهم قبل از آفرینش جهان نگاشته شده باشند؟ بنابراین، توسعه وسیع و گسترش فتوحات و حکومت مستقل اسلامی را فقط میشود بر مبنای این آیات و بطورت منطقی تشریح کرد .

۴ <http://www.zandiq.com/quran/showsurah.php?n=23>

۵ <http://www.zandiq.com/quran/showsurah.php?n=5>

ولی آیا کسی جرأت میکند که اینگونه ادعا های قرآنی را زیر سؤال ببرد؟ آیا واقعاً کسی توانایی آنرا دارد که حتی فکر این را بکند که ایمان و باور اسلامی یک قضیه معتبر است یا نه - آنها مخصوصاً این قضیه که قرآن برترین منبع ایمانی برای تمامی بشریت و برای تمامی زمان میباشد را مطرح بکند؟ حداقل، آیاتی که حمایت از استفاده شمشیر را در قرآن مینمایند، شدیداً در تضاد با آنچه در انجیل آمده است میباشدند. در ذیل چند نمونه از این آیات انجیلی را میخوانیم:

" پس حال، دستوری (فرمانی) تازه بشما میدهم: یکدیگر را دوست بدارید همانگونه که من شما را دوست میدارم. ^{۳۵} محبت شما بیکدیگر، به جهان ثابت خواهد کرد که شما شاگردان من میباشدید. " (یوحنا ۱۳: ۳۴-۳۵ ت.ت).

"^{۱۷} به هیچکس به عوض بدی، بدی نکنید. مواظب باشید که تمام کارهای شما در پیش مردم نیکو باشد. ^{۱۸} حتی الامکان تا آنجا که مربوط به شماست با همه مردم در صلح و صفا زندگی کنید. ^{۱۹} ای دوستان عزیز، به هیچ وجه انتقام خود را نگیرید، بلکه آن را به مکافات الهی واگذار کنید، زیرا کتاب مقدس میفرماید: خداوند میگوید: «من مجازات می‌کنم و من جزا خواهم داد. ^{۲۰} بلکه اگر دشمن تو گرسنه است او را سیر کن و اگر تشنه است به او آب بده؛ زیرا این کار تو او را شرم‌زده می‌سازد.» ^{۲۱} مغلوب بدی نشوید، بلکه بدی را با خوبی مغلوب سازید." (لوقا ۶: ۳۲-۳۶ م. ب. ع. ج).

"^{۲۲} در امید مسرور و در مصیبت صابر و در دعا مواظب باشید. ^{۲۳} مشارکت در احتیاجات مقدسین کنید و در مهمانداری ساعی باشید. ^{۲۴} برکت بطلبید بر آنانی که بر شما جفا کنند؛ برکت بطلبید و لعن نکنید. ^{۲۵} خوشی کنید باخوشحالان و ماتم نمایید با ماتمیان. ^{۲۶} برای یکدیگر همان فکر داشته باشید و در چیزهای بلند فکر نکنید بلکه با دلایل مدارا نمایید و خود را دانا م شمارید. ^{۲۷} هیچکس را به عوض بدی بدی مرسانید. پیش جمیع مردم تدارک کارهای نیکو ببینید. ^{۲۸} اگر ممکن است بقدر قوه خود با جمیع خلق به صلح بکوشید. ^{۲۹} ای محبوبان انتقام خود را مکشید بلکه خشم را مهلت دهید، زیرا مکتوب است «خداوند می‌گوید که انتقام از آن من است من جزا خواهم داد.» ^{۳۰} پس «اگر دشمن تو گرسنه باشد، او را سیر کن و اگر تشنه است، سیرایش نما زیرا اگر چنین کنی اخگرهای آتش بر سرش خواهی انباشت.» ^{۳۱} مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز." (رومان ۱۲: ۱۴-۲۱).

آیا واقعاً مسلمانان بر این عقیده هستند که اینگونه آیات هیچگونه ارزشی ندارند، و اینکه آنها منسوخ و ملغی میباشند؟ آیا مسلمانان واقعاً این آیات را قبل از اینکه رد بکنند خوانده‌اند [و یا میخوانند]؟

معتقدات خوب، نیک و معتبر بسیار سخت و دیر از بین میروند، حتی اگر رفتار و گفتار مردم با آن معتقدات سازگار نبوده و بر طبق آن ها نباشد. در ضمن، وقتی کسی تحت تهدید باشد، این گونه معتقدات معمولاً سخت‌تر از بین میروند. با این حساب، آیا نویسندگان این آیات انجیلی که باورهای سنتی و دیرین مرا تهدید میکردند دشمن من بودند؟

در این مرحله از تحقیقات من بود که شک و تردیدهای من در مورد قرآن داشت جدی‌تر میشد. در ضمن، از اینکه من نمیتوانستم با تمامی معترضات مخالفین اهل مکه زمان محمد - هم در مورد قرآن و هم در مورد خود محمد همدردی بنمایم، (این معترضات بطور بسیار پهناور و روشنی در قرآن موجود است) ولی با همان حساب و بدون رودربایستی و صادقانه باید بگویم که با جوابهای قرآن هم در مورد این مسائل همدردی و هم خوانی خاصی نداشتم. علاوه بر این، مسئله اختلاف، تضاد و ناسازگاری قرآن با کتاب مقدس - اصولی مانند اینکه قرآن مدعی است که تمامی آنچه در کتاب مقدس موجود است را دارا است، طرق جمع‌آوری و آخرین مراحل تدوین آن، مسئله آیات منسوخه و ملغی، الزام و اجازه جهاد همراه با روحیه نبرد و جنگجویی در جامعه اسلامی، تمامی این مسائل و موضوعات دیگر ایمان مرا به ادعاهای قرآن و محمد مشکوک تر ساخته و آنرا متزلزل کرده بود.

حتی باورها و اعتقادات سنتی هم برای من کمک کننده نبود بلکه بیشتر شک برانگیز بود. بر کسی پوشیده نیست که اسلام همیشه از روایات و معتقدات سنتی برای توجیه و تشریح مسائل قرآنی استفاده میکند - البته این مسئله از نظر تاریخی منطقی بنظر میرسد، اما این برای من خیلی عجیب بود که با وجود اینکه قرآنی را که مسلمانان خاتم‌الکتاب می‌شمارند و خود قرآن هم بر این موضوع صحه میگذارد، الزام و احتیاج به کتاب دیگری را برای تشریح و توجیح مسائل خود داشته باشد. نتیجه اینکه تمامی مطالعات دقیق من از این منابع و گفت و شنوهای فراوان با دیگران در این موارد، مرا قانع کرده بود که حتی در بین خود این جوامع اسلامی هم کسانی هستند که به صداقت و درستی این منابع شک دارند.

تازه و علاوه بر این آیات ذکر شده، یک مشکل اصلی دیگری هم برای من وجود داشت، و آن همانا مسئله [مشکل] خود "انسانها" بود - مسئله ایکه از آغاز خلقت وجود داشته و کماکان نیز برای همه افراد بشر وجود دارد که با تمامیت آنها در ستیزه بوده و میباشد. این مسئله مخصوصاً در هر جا و مکانی از دنیا که عده‌ای حساس به قدوسیت خداوند که در جستجوی فرامین مشتق از عدالت او میباشد آشکار تر میباشد. این افراد آسیب دیده از این مسئله و مشکل انسانی یعنی "تمرد"، آنان را بیشتر نسبت به جستجوی جوابی عادلانه و منصفانه تر خداوندی آنها در راستای با این مسئله و گناه

انسانی و امیدارد. این است سخنان نویسنده مزامیر:

"آ خداوندا، اگر گناهان ما را به یاد آوری، چه کسی تیرئه خواهد شد؟" (مزمور ۱۳۰: ۳ م. ب. ع. ج).

دو بیتی ذیل که توسط شاعر مشهور و هندی الاصل امیر مینایی که به بزبان اردو نوشته شده است، این مشکل و مخصصه انسانی - یعنی مسئله انسان، گناه [و تمرد] را با شیوایی تمام به رشته قلم درآورده و در عین حال آدمی را به طرف فیض و رحمت خداوندی رهنمون نموده و آنرا تنها درد، درمان و پادزهر نتیجه مصیبت بار گناه میخواند:

روز و شب گر فرشتگان بنگارند گناهانم را،
فیض خداوندی ببنتهایی بزداید آن خطاهایم را. ۶

این درست، ولی در عین حال، سؤال مهم این است که آیا این فیض و رحمت خداوندی به تنهایی جوابگوی این مشکل میباشد؟ آیا مسئله چگونگی آشکارشدگی آن فیض و رحمت خداوندی بر انسانها، طرز درک و کارکرد آن، و نیز چگونگی اطمینان بر دریافت آن - مسائلی نیست که نیاز به تحقیق و مطالعه عمیق داشته و آیا حاجت روشن شدن آن بر مردم اهمیت دارد یا نه؟



فصل سوم

جابجایی من از موضع گناه به رستگاری خداوند

خیال من از جانی آسوده بود چون میدانستم که از جانب قرآن در رابطه با مشاوره با اهل کتب آسمانی دیگر [تورات و انجیل] برای من مشکلی وجود نداشت. همانگونه که قبلاً هم دیدیم، قرآن این مسئله را حتی برای محمد هم مجاز دانسته است (سوره یونس ۱۰: ۹۵). این موضوع مرا بر این چالش واداشت که اگر من مجاز به مشاوره با اهل آن کتب میباشم، چرا نتوانم مستقیماً به خود کتاب آسمانی آنان - یعنی یهودیان و

مسیحیان (که قبلاً هم یادآور شدم که من به طرف درستی و صداقت آنان کشیده شده بودم و کتاب آنان نیز بزبان مادری من یعنی اردو ترجمه شده بود) مراجعه نمایم؟ در ضمن باید اذعان نمایم که با مطالعه و بررسی دقیق این کتب بود که احساس کردم که آن کشش تبدیل بیک کششی شدیدتر و همانند کشش مغناطیس تبدیل گردید.

گناه و آلودگی آن

"^{۲۴}برای انسان چه سودی دارد که تمام جهان را ببرد، اما جان خود را از دست بدهد؟ زیرا او دیگر به هیچ قیمتی نمیتواند آن را باز یابد." (متی - ۱۶: ۲۶ م. ب. ع. ج).

هم قرآن و هم کتاب مقدس، هر دو بطور واضحی و روشنی صحبت از باغی بنام عدن میکنند و روایت اینگونه است که آدم و حوا، باهم و با خداوند و بطور بسیار هماهنگی در آنجا زندگی میکردند. روابط بین آنان نزدیک، شخصی و بدون هیچگونه اثر و دخالتی از گناه بود. هر دو روایت مبنی بر این است که آدم و حوا زیردست و مرئوس خداوند بودند. ولی آنها از خداوند تمرد نموده و در نتیجه از باغ رانده شدند. نتیجه این تمرد این شد که نه تنها آنها، بلکه افراد، اقوام و نسلهای بعدی نیز اجازه ورود به باغ

را از خداوند نیافتند. از آنزمان ببعده، انسانها خود را در کشمکش با خدا، با دیگران و با خود یافتند. قسمتهای آغازین کتاب مقدس و نیز قسمتهایی از قرآن تاریخچه این داستان انسانی را بدینسان بیان میکنند.

ولی سؤال اینجا است که آیا تمرد انسانی از فرامین خداوند و مشکلات و عواقب ناشی پیآمده از آن کشمکشها واقعاً برای خداوند مهم است یا نه؟ آیا این کشمکشها بر

روی خداوند اثر میگذارند یا او در آرامش مطلق و بری از هیچگونه اثری از آنها میباشد؟ اگر او بری از این اثرات گناه (دیگران) بر او است، پس چرا کماکان انسانها را راهنمایی کرده - اطاعت را پاداش و تمرد را جزا میدهد؟ و یا چرا اطاعت او را شاد و تمرد خشم او را بر می‌انگیزاند؟

ولی از سوی دیگر، اگر او خداوندی است که جنبه شخصی و تعاملی داشته و این مسائل برای او مهم بوده و بر او اثر میگذارند، آیا در صورت غیر از این، مبنی بر اینکه این مسائل - یعنی گناه و تمرد انسانی و عواقب آنها بروی تاثیر نمیگذارند و او خداوندی است که نمیتواند غم و غصه دیگران را بخورد، یا عصبانی و خوشحال بشود، بر خلاف و متضاد با صفات یک خداوند نیکو میباشد؟ در اینصورت، آیا این مسئله نمیتواند ما را وادار به این تفکر بنماید که نه فقط رابطه ما انسانها با یک فرمان شکسته، ناکامل و غیر حقیقی میباشد، بلکه تعامل ما با یک فرماندهی که خود نسبت به فرامین خود بی تفاوت بوده و نسبت به آنها بی توجه و متمرد بوده است؟

در ضمن، من به آسانی متوجه این مسئله بودم که چگونه طبیعت انسان تحت تاثیر محیطی چون "یک بام و دو هوا بودن" قرار گرفته و با قواعد تبعیض آمیز عمل میکند. من امیدوار بودم که خداوند زیاد این مسئله را جدی نمی گرفت و مرا در مواقع تمرد از او تنبیه نمیکرد. ولی در خفا، همیشه آرزو میکردم که خداوند این مسئله را جدی گرفته و انانی را که تمرد میکردند تنبیه بنماید. بهر حال، چه بخواهیم و چه نخواهیم، هر دو مورد تمرد است و محتاج به بخشش خداوندی - و همین مسئله باعث شد که دریابم که گناه در درجه و وهله اول، تمرد در مقابل و بر علیه خدا است. بطور

خلاصه، من کاملاً از گناهکار بودن خود آگاه بوده و واقف به این مسئله بودم که روح ناخوش است و اینکه گناهان من برای خدا مهم بوده و نیز اهمیت داشتند. من نیازمند به توبه و در یافت بخشش و فیض او بودم. در حقیقت و با درون سنجی عمیقتری بود که متوجه این مسئله شدم که برای رهایی از این مخمصه، میبایست تبدیل و تغییری از درون در من رخ میداد تا از این وضعیت سخت و وخیم نجات پیدا بکنم. همانگونه که جوش و دمل‌های پوستی نشانه عفونت‌های درون بدن انسان میباشد، اعمال گناه‌آلود ما نیز نشانه عفونت و امراض روحانی و قلبی ما انسانها میباشد!

گناه و رستگاری (نجات) : چند دیدگاه اسلامی

بر هیچ خواننده جدی قرآن پوشیده نیست که آیات و عبارات فراوان و ترسناکی در رابطه با گناه و جهنم در آن وجود دارد که باعث رعب و حشت خواننده میشود. در عین حال، آیات و نوشته‌های زیادی هم در مورد باغ (بهشت) در قرآن موجود میباشد و نیز راههای رسیدن به این دو مکان را توضیح میدهد (سوره الحاقه ۶۹: ۱۳-۵۲). من شدیداً نگران مسائل مربوط به زندگی دنیوی و آتی خود - آنهم بدور از مسائل و نگرانیهای علمی و عملی بودم و این برای من خیلی مسئله مهمی بود. حالا خود

خواهانه و یا غیر خود خواهانه، من نگران این مسئله بودم که چگونه میتوانستم خود را پس از مرگ از آتش جهنم رها نموده و عازم بهشت نمایم. ولی آیا خواننده‌ایکه زندگی او در زیر تهدید و تحت اثر اینگونه جزای ابدی رعب و ترس باشد میتواند به این موضوع از یک نظر و دیدگاه خوب نگاه بکند؟ آیا این عجیب نمینماید که تحت تأثیر این اینگونه نظر است که اکثر مسلمانان قرآن را کلام خداوند و منبع تمام دانش می‌شمارند ولی تعداد بسیار نادری از آنان – آنهم با مطالعه جدی آن، این اجازه را میدهند تا همان کلام بصورت شخصی و در یک محیط مشارکتی، فردی و خصوصی با آنان روبرو گردد؟

آنچه در ذیل می‌آید، برداشت من از منابع قرآنی در مورد مسائل بسیار جدی و حیاتی مربوط به گناه و نجات بوده و میباشد:

اول. بسیاری از آیات قرآنی، انسان را محکوم به بیدینی، کفر، فراموشی، تمرد، دو رویی، ریاکاری و عصیان مینماید. اگر چه طبیعت انسان والا محسوب میشود، منفور هم نشان داده میشود و نیاز به توبه مبرز است. گناهان شرک و کفر از بدترین گناهان محسوب شده و در مواردی غیر قابل بخشش میباشد (سوره النساء ۴: ۱۱۶). اگر چه انسانها یکدیگر را میتوانند ببخشند، ولی بخشش خداوندی بخشش نهایی است (سوره آل عمران ۳: ۱۲۹، سوره النساء ۴: ۱۷ و ۱۸، الحجرسوره ۱۵: ۴۹ و ۵۰).

دوم. ورود به باغ (بهشت) مستقیماً به ایمان و کارهای نیک و خیر هر شخص وابستگی دارد (سوره البقره ۲: ۶۲). ایمان به خداوند همانا شامل اعتقاد به روز معاد، به فرشتگان، به تمامی کلام الهی و پیغمبران ذکر شده در آن – بخصوص محمد و

مطیع بودن آن افراد به او میباشد (سوره البقره ۲: ۱۷۷). اضافه بر مسائل ایمانی، رعایت رسم و رسمومی چون اعتراف، دعا، پرداخت خمس، روزه و سفر حج نیز الزامی میباشد. طبق برخی از آیات، قرآن تنها مذهب قابل قبول الله میباشد (سوره آل عمران ۳: ۸۵). بنابراین، برای برخی از مسلمانان، مشارکت با دیگر مسلمانان بسیار حیاتی و مهم میباشد.

سوم. خداوند عادل است و مردم نسبت به او مسئولند. مردم خودشان باید در مورد قبول و یا رد او تصمیم بگیرند. بنابراین، مردم همیشه نتیجه تصمیمات و عملکردهای خود را در زندگی درو میکنند:

(سوره فاطر ۳۵: ۱۷) "هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد؛ و اگر شخص سنگین‌باری دیگری را برای حمل گناه خود بخواند، چیزی از آن را بر دوش نخواهد گرفت، هر چند از نزدیکان او باشد! تو فقط کسانی را بیمی‌دهی که از پروردگار خود در پنهانی می‌ترسند و نماز را برپا می‌دارند؛ و هر کس پاکی (و تقوا) پیشه کند، نتیجه آن به خودش بازمی‌گردد؛ و بازگشت (همگان) به سوی خداست!"

در این آیه آمده‌است که "هیچ گرانباری نمیتواند بار دیگری را تحمل نماید"، [یا بکلامی

دیگر، هیچ روح رنج‌دیده‌ای نمیتواند روح رنج‌دیده دیگری را تحمل و آرامی بخشد.]" خداوند تمامی اعمال انسانها را میبیند، میشوند و میداند - حتی اعمال و افکار پنهانی را. هیچ چیزی از دیده و عدالت او پنهان نبوده و گریزی ندارد - و چه صحیح است این برداشت قرآن از این مسئله!

چهارم. قرآن این توصیه را مبنی بر اینکه امکان شفاعت و وساطت از طریق و یا با اجازه الهی وجود دارد را میکند، ولی توضیح بیشتری در این مورد نمیدهد و درک این مسئله و اینکه تحت چه شرایطی این امر میتواند انجام شدنی باشد بسیار مشکل است (سوره سبأ ۳۴: ۲۳ و سوره الزمر ۳۹: ۴۴).

پنجم. خداوند در تمامی سوره‌های قرآن بعنوان رحمن و رحیم معرفی میشود بغیر از یکی. (لطفاً این سوره‌های مطالعه شود: سوره الانعام ۶: ۱۲ و سوره الزمر ۳۹: ۵۴-۵۳)

ششم. اینطور بنظر میرسد که همانگونه که خداوند راهنمایی مینماید، اغفال کننده هم میتواند باشد (سوره النحل ۱۶: ۹۳؛ سوره الاسراء ۱۷: ۹۷؛ سوره الزمر ۳۹: ۲۳، ۳۶، ۳۷). متعدّد آیات قرآنی که نشان‌دهنده و گواهی اراده کامل و والای خداوند در تعیین و اداره امور سرنوشت انسانی و تمامی مخلوقات دیگر میباشند. اگر این امر درست باشد، آنگاه با کمک و تفسیر حدیث، میتوان به این نتیجه رسید که علیرغم صفات لطیف و مهرآمیزی که به خداوند نسبت داده میشوند (سوره الانعام ۶: ۱۵۰ و سوره الاسراء ۱۷: ۵۴)، نهایتاً، او تصمیم‌گیرنده امور مربوط به دنیای آخرتی و عاقبتی هر شخص بوده و با دست و اراده وی این مسائل تعیین و انجام میشوند.

در ضمن، اگر هیچکس نمیتواند در قید حیات از سرنوشت ابدی خود آگاه بشود، با همین حساب من نیز قادر به دانستن سرنوشت ابدی خود نمی توانستم باشم. پس چگونه من یا هر فردی میتواند - چه الان و یا در زمانی دیگر بداند که ایمان و اعمال وی مورد قبول خداوند واقع شده‌اند یا خواهند شد یا نه؟ من چگونه میتوانستم این اطمینان را داشته باشم که توبه و ندامت من قابل قبول خداوندی خواهد بود یا نه؟ آیا او مرا خواهد بخشید؟ آیا او بر من رحم خواهد کرد؟ اگر من در قید حیات نمیتوانم از این مسائل آگاهی و اطمینان داشته باشم، پس توبه، ندامت و جستجوی من برای آمرزش گناهان چه معنایی میتواند داشته باشد؟ علاوه بر این، آگاهی از این اصل مندرج در قرآن مبنی بر اینکه همه و حتی پارسایان میباید وارد آتش دوزخ بشوند - اگر چه موقتی، گجی و سردرگمی مرا شدید تر مینمود (سوره مریم ۱۹: ۶۶-۷۲، با توجه و مقایسه با آیه ۷۱ در ترجمه‌های دیگر).

مسلمانان قرآن را یک معجزه متعال و برکت بزرگی برای جمیع بشریت میدانند. آنان معتقدند که این کتاب مملو از راهنمایی و ارشادات میباشد. حالا شاید هم همینطور باشد، ولی آیا خود آنها بدنبال این راهنمایی و ارشادات میباشند؟ و آیا این رهنمون ها به آنان این اطمینان و خاطر جمعی را در مورد بخشش گناهان و رستگاری میدهد؟ من از

اینکه نتوانستیم در قرآن جوابی را پیدا کنیم که بتواند نیاز مرا نسبت به این امر بسیار مهم و حیاتی سیراب و ارضاء نماید بسیار رنجور بودم. گنج و سردرگم، از تحقیق طولانی خود دست کشیدیم. ولی در میان تمامی این گنجی و سردرگمی بود که من به یاد تنها چیزی که از قرآن بخاطر داشتیم افتادم - [کتاب آسمانی یهودیان و مسیحیان، یعنی کتاب مقدس] و آن چشمان مرا باز کرده و تشنگی مرا سیراب نمود.

رستگاری خداوند از طریق عیسی مسیح ناجی

آیات زیر از کتاب مقدس میباشند و خداوند چه دعوت زیبا، پر معنا ولی در عین حال پر چالشی را برای ما انسانها از آن طریق میدهد!

"لیکن اگر از آنجا بپوش خود را بطلبی، او را خواهی یافت. بشرطی که او را به تمامی دل و به تمامی جان خود تفحص نمایی. ^{۲۹} چون در تنگی گرفتار شوی، و جمیع این وقایع بر تو عارض شود، در ایام آخر بسوی بپوش خود برگشته، آواز او را خواهی شنید. ^{۳۰} زیرا که بپوش خودی تو خدای رحیم است، تو را ترک نخواهد کرد و تو را هلاک نخواهد نمود، و عهد پدران را که برای ایشان قسم خورده بود، فراموش نخواهد کرد." (تثنیه ۴: ۲۹-۳۱).

هیچ شکی نیست که یک فرد قانع و راضی از زندگی خود ولی بیخبر و غافل از گناهان و دیگر ضعفهای انسانی و نفسانی، حتی اگر این کلمات را ده بار هم بخواند، برایش مفهومی نخواهند داشت. ولی من رنجور بودم و این کلمات همچون مهمیزی در من اثر کرد و امید جدیدی را در من برای خواندن و مطالعه دقیق کتاب مقدس ایجاد کرد. من تصمیم گرفتم تا این کتاب را با علاقه فراوان و مانند کسی که تشنه بخشایش

خداوندی است بخوانم و نه مانند یک منتقد دلسرد و بی اعتنا به واقعیت. آیات زیر بصورت بسیار روشن و واضحی با قلب من ارتباط برقرار کرده و با من سخن گفتند:

"^{۱۰} که پسرانسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجاتبخشد." (لوقا ۱۹: ۱۰).

"^{۱۳} عیسی در جواب او گفت: «هرکه از این آب بنوشد باز تشنه گردد، ^{۱۴} لیکن کسی که از آبی که من به او می‌دهم بنوشد، تا ابد تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می‌دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می‌جوشد." (یوحنا ۴: ۱۳-۱۴).

"^{۱۶} زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هرکه بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد. ^{۱۷} زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا برجهان دوری کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد." (یوحنا ۳: ۱۶-۱۷).

"^{۲۸} بیاید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید." (متی ۱۱: ۲۸).

من بعنوان یک مسلمان معتقد بودم که مسیحیانی که بر این باورند که عیسی مسیح فرزند خداوند است و اینکه او واقعاً مصلوب شد، از حقیقت دور بوده و از راه راست گمراه شده‌اند. برای من مسلمان، او فقط یک پیامبر خدا بود و نه بیشتر. این عقیده که خداوند پیامبر صدیق و وفادار خود را فدای دشمنان و صلیب بنماید نامعقول و بدون منطق بود.

از سوی دیگر، شواهد انجیلی در مورد این ادعاها مرا مجبور نمود تا دوباره این مسائل را بررسی بکنم. تازه، اگر این ادعاها اینقدر نامعقول و بی منطق بودند، چرا مسیحیان آن ادعاها را کرده و بدانها تمسک مینمودند؟ آیا این تنها بدین معنا نمیباشد که یا مسیحیان خیلی ساده‌لوح و بی‌کفایت بودند تا این مسئله را بفهمند، و یا آنقدر از نظر روحانی مغرور که نمی‌توانستند این بیخردی و سبک‌سری خود را رها بکنند؟ در عین حال، آیا یک حقجوی حقیقی و یا هر کسی که بدنبال حقیقت میباید نباید قبل از اینکه این ادعاها را بسادگی محکوم نموده و رد نماید، حداقل نخست این کتابها را مطالعه کرده و به حرف، نظرات و استدلال‌ات طرف مقابل گوش داده، و بدون اینکه به آنان تحمیل بکند که کتب الهی آنان چه باید بگویند و یا نگویند؛ این اجازه را بدهد تا آن کتب از خود دفاع نمایند؟

طبق کلام کتاب مقدس، خدا محبت است. (اول یوحنا ۴: ۸، ۱۶). پس اگر خدا محبت است، چرا محبت او نتواند تجسم شخصی او را در جهانی که ناامیدانه به آن محبت احتیاج دارد نشان بدهد؟ کلمه انجیل بمعنی "خبر خوش و شادمان"، رساندن و یا "تبشیر" (مژدگانی دادن) میباید و آن خبر خوش همانا نزول همان محبت خدایی است که از آن عرش اعلی به این زمین خاکی فرود آمد یعنی محبت خداوند برای نسل بشر. در یک قسمت حیاتی از این آیه در این مورد چنین میفرماید:

"در ازل کلمه بود. کلمه با خدا بود و کلمه خود خدا بود،^۲ از ازل کلمه با خدا بود.^۳ همه

چیز به وسیله او هستی یافت و بدون او چیزی آفریده نشد.^۴ حیات از او به وجود آمد و آن حیات^۵ نور آدمیان بود. نور در تاریکی می‌تابد و تاریکی هرگز بر آن چیره نشده است. ...^۶ کلمه انسان شد و در میان ما ساکن گردید. ما شکوه و جلالش را دیدیم، شکوه و جلالی شایسته فرزند یگانه پدر و پر از فیض و راستی". (یوحنا ۱: ۱-۵، ۱۴ م. ب. ع. ج).

بر طبق این آیات، "کلمه" ابدی خداوند "انسان" شده و "عیسی" نامیده‌شد. همچنین و بر همین اساس او "فرزند" خدا هم خوانده شد. در حقیقت، عیسی فرزند خدا نشد؛ بلکه فرزند خدا از طریق روح قدوس خداوند و مریم، عیسی گشته و نامیده شد. لازم به توضیح است که طبق کتاب مقدس، موجودیت عیسی بعنوان "کلمه" و "فرزند" خدا کاملاً جداگانه و مستقل از وجود مریم میباید. با زبانی دیگر میتوان گفت که "کلمه" و "فرزند" خدا از طریق مریم باکره شکل انسانی بخود گرفت. در حقیقت عیسی فرزند یکتا و روحانی خداوند است که فرزند مریم نیز شد. در نتیجه خواندن عیسی بعنوان یک فرزند نسبی خدا آنهم با معیارهای جنسی انسانی توهین و کفرگویی هم به مسیحیان و هم به مسلمانان میباید. بهمین دلیل است که من حتی امروز هم بعنوان یک مسیحی با

ادعای قرآنی سورهٔ الاخلاص ۱۱۲: ۱-۴ مبنی بر اینکه خداوند واحد است و همسری ندارد مشکلی ندارد. فرزند خواندگی عیسی به هیچ وجه اصل حقیقی و اساسی وحدانیت خداوند را تضعیف نمیکند. در حقیقت، اگر این مسئله را از طریق انجیلی نگاه کرده و بررسی بکنیم، خواهیم دید که فرزند خواندگی عیسی، وحدانیت و یکپارچگی او را هم تأیید و هم حمایت میکند.

از آنجایی که خدا محبت است – آنهم محبت قدوس و الهی، در نتیجه و با همین معیار، قضیهٔ صلیب و عیسی مسیح معنی و مفهوم اصلی خود را نیز میتواند نشان بدهد. لطفاً به آیات زیر توجه نمایید:

"و محبت خدا به ما ظاهر شده است به اینکه خدا پسر یگانه خود را به جهان فرستاده است تا به وی زیست نماییم. ^۱ و محبت در همین است، نه آنکه ما خدا را محبت نمودیم، بلکه اینکه او ما را محبت نمود و پسر خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما شود." (اول یوحنا ۴: ۱۰-۹).

"اما خدا محبت خود را نسبت به ما کاملاً ثابت کرده است. زیرا در آن هنگام که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح به خاطر ما مرد." (رومان ۵: ۸).

متاسفانه، اولین تمایل و گرایش انسانی این است که گناهکاران را پلید و مکروه بدانیم. ولی همیشه یک استثنا هست – یعنی خودمان. ما شاید بعد از عمل و انجام یک گناه از خودمان بدمان بیاید، ولی بزودی خود را میبخشیم. با همین حساب، خیلی از مادران فرزندان خطاکار خود را میبخشند اگر چه از کارهای خطای آنان ناراحت باشند.

با همین حساب، خدا بزرگتر است. در نتیجه محبت او هم بزرگتر میباشد، و خداوند را شکر برای این محبت.

"حتی اگر پدر و مادرم مرا ترک کنند، خداوند مرا ترک نخواهد کرد." (مزمور ۲۷: ۱۰ م. ب. ع. ج).

همانگونه که قبلاً ذکر شد، در قرآن آمده است که "هیچ روح رنجیده‌ای نمیتواند روح رنجیده دیگری تحمل و آرامی بخشد..." (سورهٔ فاطر ۳۵: ۱۷). در یک مفهوم قرآن و انجیل هر دو بر سر این مسئله توافق دارند. ولی به مفهومی دیگر، کتاب مقدس تأکید میکند که یک شخص حتی توانایی تحمل روح رنجیدهٔ خود را هم ندارد – ولی خداوند قادر به تحمل آن روح نا آرام و رنجیده میباشد! بر طبق کتاب مقدس، خدا اینکار را از طریق صلیب عیسی انجام داد و کماکان میدهد. ولی تنها از طریق درک کتاب مقدسی این حقیقت است که ما میتوانیم ببینیم که خداوند از طریق صلیب و عیسی که راهی است مختص خودش و بدور از درک انسانی، گناهان ما انسانها را میبخشد – راهی که قلوب را تبدیل نموده و زندگی و حیاتی نو را به آنها عطا میکند. در ضمن، فقط صلیب عیسی است که میتواند نشاندهنده و مشخص کنندهٔ طبیعت گناه، بار و سنگینی غیر قابل اندازه‌گیری آن، نتایج، پیامد و ثمرات مرگبار آن و نیز قیمت و بهای سنگینی را که هم خداوند و هم انسانها میپردازند باشد. در صلیب عیسی است که محبت و قدوسیت خدا

بهم رسیده و همدیگر را دریافت میکنند. خدا دیگر و صرفاً یک تماشاگر و شاهد بی تفاوت نمایش غم انگیز زندگی گناه‌آلود و مرگبار بشریت نیست. خود او به شکل به یکی از بازیکنان این داستان در آمده‌است. خود او قیمت این بازی را پرداخته‌است و بهمین جهت است که مسیح فدیۀ انسانها خوانده میشود.

"^{۴۵} چون پسر انسان نیامده است تا خدمت کرده شود، بلکه تا به دیگران خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد". (مرقس ۱۰: ۴۵ م. ب. ع. ج)

"^{۱۸} اینها همه از طرف خدایی است که به وسیلهٔ مسیح، ما را که قبلاً دشمنان او بودیم به دوستان خود تبدیل کرده است و ما را موظف ساخت که به دشمنان دیگر او هم اعلام کنیم که آنها نیز می‌توانند دوستان او بشوند". (دوم قرن‌تیان ۵: ۱۸ م. ب. ع. ج).

علاوه بر این، مصلوب شدن، مرگ و دفن عیسی پدیدهٔ دیگری را هم در پی داشت: "در روز سوم، عیسی از میان مرگان برخاست". قیام عیسی از مردگان نشان‌دهندهٔ این حقیقت است که خداوند راه نجات را به بشریت نشان داد - راهی مختص خودش. این پیام اساسی، یعنی همان "پیام نیکو" در قلب انجیل مسطور است و چه بخواهیم و چه نخواهیم، هر خوانندهٔ جدی و حقیقی آن میتواند این حقیقت را پیدا نموده و دریابد. در حقیقت، این پیام تنها دلیل بر وجود انجیل میباشد.

کتاب مقدس بطور قابل ملاحظه‌ای این انتظار را داشته و نیز پیشبینی میکند که مردم با یک نظر منفی به صلیب عیسی نگاه خواهند کرد. بر طبق گفتهٔ انجیل، صلیب مسیح خود یک نوع پاکیز و مانعی است برای یهودیان. چگونه یک یهودی میتواند اینرا قبول کند که ناجی موعود آنها با چنین مرگ ننگ و شرم‌آوری روی صلیب بمیرد؟ علاوه بر این، پیام صلیب نیز برای غیر مسیحیانی که از گناه خود و قدوسیت خداوند بیخبرند یک نوع جهالت و بی‌خردی میباشد. اما برای کسانی که واقف به این موضوع هستند که رستگاری آنان فراتر از تن و روح رنجور آنان است، همان ضعف و بی‌خردی صلیب برایشان نشانهٔ قدرت و حکمت خداوندی میباشد.

"^{۲۲} یهودیان خواستار معجزات هستند و یونانیان دانش و حکمت را دنبال می‌کنند،^{۲۳} اما ما مسیح مصلوب شده را اعلام می‌کنیم، اگر چه این موضوع برای یهودیان سبب لغزش و رنجش و برای یونانیان پوچ و بی‌معنی است،^{۲۴} اما برای کسانی که خدا آنها را دعوت کرده است خواه یهود، خواه یونانی مسیح قدرت خدا و حکمت اوست." (اول قرن‌تیان ۱: ۲۲-۲۴ م. ب. ع. ج).

من بعنوان یک مسلمان، کاملاً میتوانستم این موضع و مشکل قرآن و مسلمانان را در رابطه با فرزند خواندگی عیسی (بعنوان فرزند نسبی خدا) و مسئلهٔ صلیب را درک بکنم. قبلاً، هر دو مسئله برای من هم احمقانه، غیر طبیعی و سؤال برانگیز بود. امروز هم کماکان بعد از خواندن دقیق کتاب مقدس سئوالاتی را در این مورد از خود

میپرسم - ولی ایندفعه سئوالاتی متفاوت با دفعات قبلی مبنی بر اینکه: ۱- آیا مسلمانان واقف به این مسئله هستند که مسیحیان نیز آن نوع ادعای فرزند خواندگی [نسبی] عیسی را که یک نجسم، باز نمایی و نتیجه‌گیری قرآنی و اسلامی است قبول ندارند (مقایسه شود با سوره الانعام ۶: ۱۰۲)؟ آیا آنان آگاهند به اینکه ادعا و مفهوم انجیلی "فرزندی" عیسی کاملاً با ادعا و موضع قرآنی آن تفاوت بنیادی، اساسی و وسیعی دارد (مقایسه شود با یوحنا ۱: ۱۸-۱)؟ ۲- قرآن مسئلهٔ مصلوب شدن عیسی را مردود میدانند. ولی آیا مسلمانان حاضرند تا به این مسئله بعنوان یک حقیقت اتفاق افتاده تاریخی و با یک دید و نگرش مسیحی مبنی بر مفهومی که منتج از عدالت خداوندی و محبت او برای بشریت میباشد نگریده و آنرا بسنجند؟ بطور خلاصه، آیا مسلمانان آگاهانه به این مسائل نگاه میکنند یا نه؟ آیا آنها بطور کامل درک میکنند که وقتی این حقایق ایمانی و اساسی مسیحیت را رد میکنند، چه چیزی را رد میکنند، و چرا آن چیزی را که رد میکنند رد میکنند؟

آگاهی جدید من از محبت و قدوسیت خداوند همگام با آگاهی وجدان دردآور من نسبت به گناهکار بودنم، نور جدیدی را در رابطه با خداوند بر من تابانید. تصمیم من مبنی بر پیروی از عیسی مسیح و تعمیم گرفتن کار آسانی نبود و در حقیقت، نتیجهٔ یک کار بسیار سخت و مشقت بار تحقیقاتی، ایمانی و عقلانی بود. تصمیم من یک تصمیم کورکورانه و ناآگاهانه‌ای نبود و من کاملاً آگاه به نتایج و پیامدهای این تصمیم بودم. علیرغم بهای سنگین آن، من آگاه از شادی و سروری بودم که در مقابل توبهٔ یک گناهکار در بهشت انجام میشد [لوقا ۱۵: ۱۰]. من چنان احساس میکردم که به جایی که بدان تعلق داشتم بازگشته بودم، پیش پدر آسمانی‌ام که با دستانی باز و آغوشی گشاده و مملو از رحمت مرا دریافت نموده بود (لوقا ۱۵). روایات سکهٔ گمشده، برهٔ گمشده و فرزند گمشده، روایاتی گفته شده‌ای از دو هزار سال پیش و با زبان خود عیسی داستان و شرح حال زندگی من بودند - داستان رابطهٔ من با خداوند بودند. چگونه من میتوانستم این تصویر زندگی خود را نامربوط و بی اعتبار شمرده و آنرا منسوخ بشمارم!

قدردانی من

اگر بگویم که من هنوز مدیون به قرآن هستم، گستاخانه نگفته‌ام. من بطور جدی آنرا مطالعه نموده و از آن چیزهای فراوانی یاد گرفتم. شکی نیست که برخی از خوانندگان این کتاب شاید بگویند که من میبایست چیزهای بیشتری از آن یاد می‌گرفتم، و من با این مسأله مخالفتی ندارم. ولی سؤال من این است که آیا آنها هم قرآن را بصورت جدی مطالعه کرده‌اند؟ آنچه که بمن و قرآن مربوط است این است که من این احساس را میکردم که قرآن طبیعتاً مرا بسوی کتب قبل از زمان خودش هدایت میکرد. و در حقیقت، در کتاب مقدس بود که معنی اصلی این آیهٔ قرآن بر من آشکار شد:

"چرا در راه خدا انفاق نکنید در حالی که میراث آسمانها و زمین همه از آن خداست (و کسی چیزی را با خود نمی‌برد)! کسانی که قبل از پیروزی انفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که

پس از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند; آنها بلندمقامتر از کسانی هستند که بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند; و خداوند به هر دو وعده نیک داده; و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است." (سورة الحديد ۵۷: ۸).



فصل چهارم تولد دوباره: چرا و چگونه؟

رشد روحانی یک فرزند خدا

تولد یک فرد در یک خانواده مسیحی صرفاً تضمینی بر مسیحی بودن آن فرد نیست. ولی تولدی تازه توسط روح قدوس خداوند، تولد روحانی نوی است در او. تولد روحانی نو یعنی: توبه و اعتراف روزانه، دوری از افکار و اعمال پلید روزانه، مراجعه روزانه به خداوند و کلام او برای تغذیه و رشد روحانی – بدان سان که هر شخص روزانه در تقویت بدنی، سلامتی و تندرستی خود میکوشد. من بعنوان یک فرزند نوزاده در خداوند گرسنه و تشنه هدایت‌های او بودم.

"بنابراین شما باید هم‌منوع بغض، کینه، فریب، ریاکاری، حسادت و بدگویی را از خود دور سازید. ^۲مانند نوزادان، مشتاق شیر روحانی خالص باشید تا با نوشیدن آن بتوانید رشد و نمو کرده، نجات یابید. زیرا شما در تجربه خود مهر و محبت خدا را دیده‌ای." (اول پطرس ۲: ۳-۱ م.ب.ع. ج).

بسیار واضح است که یک فرد نو ایمان در مسیحیت با مشارکت با مسیحیان دیگر تقویت روحانی بهتری خواهد یافت. ولی من از این برکت محروم بودم چون هیچ مسیحی در پیرامون من وجود نداشت. ولی خداوند برکت دیگری را از طریق زن من میلی بمن داده بود و او بود که مرا در آنروزهای اولیه سخت گرویدم به مسیحیت تنها نگذاشته و همیشه مرا تشویق به پایداری میکرد.

یک نو کیش ایمانی باید بطور مدام گروه خود را از جوانب مختلف مورد مطالعه و بررسی قرار بدهد. آیا او این گروه را با نیت روحانی پاکی انجام داده است یا با خودخواهی و طمع برای امتیازات مالی و احساس خودپارسایی؟ از چه و به چه چیزی و چرا گرویده است؟ چگونه این گروه نو میتواند او را در خدمت به خداوند و همسایه‌اش کمک بکند؟ رفتار او با خانواده و اطرفیانی که او را طرد، نسبت به او سوءنیت نشان داده و او را عاق نموده‌اند چگونه باید باشد؟ آیا زندگی نو او نمایانگر آن تغییر و تبدیلی که او ادعا میکند میباشد؟ آیات زیر مرا در این آزمون کمک بسیار نمود:

"با دیگران همانطور رفتار کنید که می‌خواهید آنها با شما رفتار کنند. این است خلاصه تورات و نوشته‌های انبیا." (متی ۷: ۱۲ م.ب.ع. ج).

^{۳۸} بدهید تا به شما داده شود. زیرا پیمانۀ نیکوی افشردۀ و جنبانیدۀ و لبریز شدۀ را در دامن شما خواهند گذارد. زیرا که به همان پیمانۀی که می‌پیمایید برای شما پیموده خواهد شد." (لوقا ۶: ۳۸).

^{۱۶} شما نیز باید همین‌طور در برابر مردم بتابد تا کارهای نیک شما را ببینند و پدر آسمانی شما را ستایش نمایند." (متی ۵: ۱۶ م. ب. ع. ج).

^{۴۸} پس شما هم کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است." (متی ۵: ۴۸).

بلی، این آیات در این مورد بسی بمن کمک کرده و رهنمون شدند. ولی مشکل من با آیه آخری بود " شما هم کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است ". چگونه یک پیرو مسیح میتواند نه تنها این آیه را درک بکند، بلکه در زیر سنگینی مفهوم آن قرار گرفته و خواسته آنرا انجام بدهد؟ من کاملاً دره عمیقی را که در این مورد بین ضعف من و عیسای مطلوب بود احساس میکردم. ولی من از این مسئله آگاه بودم که او بهتر، [بیشتر و پیشتر] از من از این امر مطلع بود - ولی او کمال مطلوب بود و کماکان برایم مطلوب مانده است.

خواننده گرامی، لازم به توضیح است که فقط دعا و عبادت است که ما را به این موضوع واقف میسازد که این مشکل، هم "تباهی آور" است و هم "نشاط بخش": تباهی‌ساز بجهت ضعف انسانی، و نشاط بخش بجهت اطمینانی که عیسی مسیح به پیروان خود میدهد. آیا او نباید این انتظار را از آنها داشته باشد؟ آیا او نمیتواند این توقع را از یاران خود داشته باشد تا آنها هم همانند او رفتاری مملو از خدمت و از خود گذشتگی داشته باشند - همانگونه که خود او عمل نمود؟ آیا او در کنار آنها نبود و آنها را تشویق به این اهداف نمی‌کرد؟ آیا او آنها را بهنگام سست شدن تقویت و بهنگام لغزیدن بلند نمیکرد؟

^{۱۸} زیرا که چون خود عذاب کشیده، تجربه دید استطاعت دارد که تجربه شدگان را اعانت فرماید." (عبرانیان ۲: ۱۸).

همگی آگاهییم که عیسی بیشتر خدمت خود را به شفا دادن به بیماران میگذراند و این عمل را نیز بعنوان وظیفه و میراث برای شاگردان خود بازگذاشت. بودن عده زیادی مسیحیان که کماکان در هندوستان خدمت پزشکی میکردند - مخصوصاً در مقام پرستاری، تصادفی نبوده و نشانه‌ای از ادامه این میراث و محبت او است.

اکنون بیش از همیشه بر من روشن است که استعداد پزشکی من یک هدیه‌ای بود از طرف خداوند برای من. " زیرا کیست که تو را برتری داد و چه چیز داری که نیافتی؟ پس چون یافتی، چرا فخر می‌کنی که گویا نیافتی." (اول قرننیان ۴: ۷). این درست که اصرار من در پزشک شدن یک دلیل و نیت انسان دوستانه را بهمراه داشت - و در حقیقت این بیش از همان انتظاریکه از جامعه‌ای که در آن زندگی میکردم نبود، و البته این خود یک هدف خوب و مثبتی است. ولی چگونه میشود نیت ها و خواستهای شخصی دیگر چون ثروتمند و معروف شدن را با این مسئله آنتی داده و در مورد آن قضاوت نمود؟

دو آیه زیرین بسی مرا در شاگردسازی و پیروی خود از مسیح و توجه و تمرکز افکارم به این موضوع تشویق و کمک نمود:

"^{۲۲} زیرا غلامی که به اتحاد با خداوند دعوت شده باشد، آزاد شده خواند است. همچنین شخص آزادی که دعوت خداوند را پذیرفته است، غلام مسیح می‌باشد." (اول قرن‌تینان ۷: ۲۲ م. ب. ع. ج).

"^{۱۴} شما نور عالمید. شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان پنهان کرد. ^{۱۵} و چراغ را نمی‌افروزند تا آن را زیر پیمانه نهند، بلکه تا بر چراغان گذارند؛ آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند، روشنایی می‌بخشد. ^{۱۶} همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند." (متی ۵: ۱۴-۱۶).

نه تنها خداوند مرا خلق کرده بود، نه فقط او بمن استعداد امور پزشکی داده بود، بلکه خیلی فرا تر از اینها، او مرا به بهای خون پسرش عیسی خریده بود. من فرزند او و متعلق به او بودم. او فدیۀ من شده بود، او گناهان مرا بخشیده بود. او مرا برای خدمت به او و برای انجام مقاصد او و برای جلال نام او و نه من از بندگی و اسارت آزاد کرده بود تا وسیله‌ای باشم برای جلب دیگران به او به عنوان تنها منبع نیکی‌ها و پاکی‌ها – و چه چیزی بهتر از این که یک بنده اسیر خداوند به فرزندخواندگی او درآید. سپاس باد خداوند را برای این امر.

میلی همسر من، پرستار و هم‌قالبه بود. او هدیه‌ایست از لطف خداوندی برای من هم بعنوان همسر و هم بعنوان یک همکار. بعد از مدتی ما باهم تصمیم گرفتیم تا با همۀ امکاناتی که در اختیارمان بود یک مرکز و کلینیک مراقبت‌های بهداشتی ساده‌ای را برای منطقه‌ای که در آن زندگی میکردیم به راه بیندازیم. بهمین سبب من از کار دولتی خود استعفا کردم و آن مرکز بهداشتی را در روستای *داسگوان* که نزدیک محلی بود که من بدنیآ آمده بودم تأسیس کردیم. با تمام مشکلات موجود، ما مراجعین غنی و

بی‌بضاعت را یکسان و برای مدت چهار سال خدمت کردیم. ماهی یکبار به دیدار دخترمان شیرین که در یکصد کیلومتری ما در شهری بنام *پونا* زندگی میکرد و مشغول بتحصیل بود میرفتیم. این فرصت این امکان را بما داده بود تا بتوانیم در طی این ملاقاتها در یکی از کلیساهای موجود در *پونا* برای عبادت شرکت بکنیم. بعدها ما به *اورنگ آباد* رفته و زندگیمان را در آنجا ادامه دادیم – تا با بحران دیگری روبرو شدیم.

بهای اطاعت و پیروی

کتاب مقدس در هیچ جا به پیروان خود اطمینان یک زندگی آسان و راحتی را نمیدهد " ^{۱۱} اگر متحمل تادیب شوید، خدا با شما مثل باپسران رفتار می‌نماید. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تادیب نکند؟" (عبرانیان ۱۲: ۷). و آیهه دیگر.... ولی خداوند مهیا

کننده قدرت و توانایی تحمل مشکلات برای فرزندان خود میباشد. من منظور این آیه را بصورت ذهنی خیلی خوب درک میکردم، ولی معنی واقعی آنرا در دسامبر ۱۹۷۹ زمانی که مبتلا به یک غده سرطانی شدم فهمیدم.

من قبلاً از طریق قرآن با داستان ایوب آشنایی داشتم و بعدها داستان آزمون‌ها و رنج‌های بسیار سخت او را بطور مفصل در کتاب مقدس خوانده بودم. اینجا بود که من توانستم کاملاً وضعیت خود را با احوال او مطابقت بدهم چون هم سرطان و هم معالجه این بیماری اوضاع را برای من بسی دشوار و دردآور کرده بود. همچون ایوب، من نیز کاملاً به این مسئله آگاه بودم که خداوند از این موضوع بیشتر از من آگاه بود. در ضمن، من کاملاً از این مسئله نیز آگاه بودم که او مراقب من بود، در فکر من و غمخوار من بود. نشانه این محبت همان قدرتی بود که عیسی مسیح را بخاطر گناهان من به روی صلیب برده و بر آن قرار داد. صلیبی منفور ولی ناتوان، اما خداوند سه روز بعد از مرگ عیسی، او را از مردگان زنده کرد - و این است سرّ ایمان به مسیحیت. خود این مسئله تجربه‌ای شخصی برای من بود تا به تفاوت این حقیقت متناقض ولی انقلابی و پریبرکت که بین قدرت خداوندی و ضعف انسانی موجود است پی ببرم. دانستن و فهمیدن این حقیقت هم مرا از پذیرفتن کورکورانه مسئله "سرنوشت" و نیز از نفرین و لعنت به مصیبتی که بر من وارد شده بود نجات داد. بهمان اندازه که یک دونده احتیاج به عضلات قوی برای دویدن در یک مسابقه را دارد، با همان حساب که یک تار و سیم ویولون هم باید آنقدر کشیده شود تا صدا و نت مطلوب نوازنده را بنوازد، آیا عجیب نیست که بهمان معیار و اندازه، توانایی کش آمدن تمامی هستی و وجود یک فرد هم بتواند مشخص کننده مقدار و معیار توکل و اعتماد او به خداوند باشد؟ همانگونه که مسیح بما یاد داد، یک ایمان رشد کرده و قوی در قبول کردن پدر خدا این اجازه را به فرزندانش میدهد تا "کوه‌ها را جابجا کرده و کارهای اعجاب انگیز بنمایند".

بعد از هجده ماه معالجهٔ بدنی که مملو از سرطان بود، بیماری من دوباره عود کرد. حتی زمانی بود که یکی از پاهای من بعلت عفونت شدید ناشی از این بیماری میبایستی قطع گردد. ولی امروز و با فیض خداوند، من سلامتی‌ام را بازیافته، هر دو پایم سالم و از تاریخ فوریهٔ ۱۹۸۲ بی‌عده هیچگونه نیازی برای درمان نداشته‌ام. من دوباره به مردم *اورنگ آباد* که مرا از دست رفته محسوب میکردند خدمت میکنم. خیلی از این مردم مرا دوست داشته و برای شفای من دعا میکردند. من آن مژه شیرینی را که کتاب مقدس فقط در زمان جفا اجازهٔ چشیدن آن را به پیروانش میدهد چشیده بودم:

"ای دوستان من، هرگاه دچار آزمایش‌های گوناگون می‌شوید، بی‌نهایت شاد باشید،^۳ چون می‌دانید اگر خلوص ایمان شما در آزمایش ثابت شود، بردباری شما بیشتر می‌شود؛^۴ و وقتی بردباری شما کامل شود، شما انسانهای کامل و بی‌نقصی شده و به چیزی محتاج نخواهید بود." (یعقوب ۱: ۲-۴ م. ب. ع. ج).

عزیزان، شهادت دادن به رستاخیز و عمر دوباره جرأت فراوان میخواهد. خداوند را شکر میگویم که با کمک خانواده‌ام و دیگران، مجدداً زندگی‌ام را وقف خداوند کردم.

حرکت بسوی بلوغ (روحانی)

تجربه شخصی من با این بیماری بطور اساسی بر رفتار و طرز برخورد من با زندگی، بیماران و بیماری آنان اثر فراوانی گذارده بود. من این مسئله را برکتی از خداوند محسوب میکنم چون در نتیجه این بیماری بود که من یاد گرفتم چگونه درد و رنج دیگران را بفهمم و با آنان احساس همدردی بکنم. اکنون خواسته من تنها این نیست که درد آنها را تشخیص داده و آنرا درمان و علاج بنمایم، بلکه خواست اصلی من این است که آنان این موضوع را درک بکنند که خداوند عمیقاً غمخوار آنان است. من میخواهم آنان به این موضوع آگاهی بیابند که درمان اصلی او است - و پزشکان، پرستاران، کارکنان بیمارستان، دارو و وسایل درمان همگی هدایایی است از طرف او برای آنان - و نهایت پاسخ آنان برای او باید این باشد که "خداوندا، از تو سپاسگذاریم!"

اکنون، ما برای بیمارانمان دعا کرده و قسمتهایی از کتاب مقدس را که در رابطه با آرامش، هدف و امیدی نو میباشد را برای آنان میخوانیم. سعی ما بر این است که آنان خداوند را فقط بعنوان آقا، سرور و داور خود نبینند، بلکه او را همچون پدری آسمانی که آنان را دوست میدارد! هدف ما این است که آنان بتوانند مزه شیرین بخشایش خداوندی را بچشند تا قلوب آنان از تلخی ها، خشم، حسادت، نفرت و انتقام آزاد گردد - عواملی که اغلب از درمان و بهبود بیماری آنان جلوگیری مینمایند!

"^{۱۱} و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدنهای فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است." (رومیان ۸: ۱۱).

"^{۱۲} اما اگر به او ایمان نیاورده‌اند، چگونه می‌توانند به او روی آورند؟ و چگونه می‌توانند به کسی ایمان آورند که درباره او چیزی شنیده‌اند؟ و چگونه می‌توانند بدون حضور کسی که آن پیام را اعلام کند، چیزی بشنوند؟" (رومیان ۱۰: ۱۴ م. ب. ع. ج).

من این حقیقت را نمیتوانم کتمان بنمایم که برخی از اقوام دور من مقدمتاً از صحبت‌های من میرنجیدند و به من و خانواده من پشت مینمودند. ولی بغیر از این و برخی جفاهای کوچک دیگر در اورنگ آباد، ما مشکل اساسی دیگری با خانواده و اجتماعی که در آن زندگی میکردیم نداشتیم. بعنوان یک خانواده بزرگتر، رفت و آمدها و محبت کردنها نسبت بیکدیگر بصورت دائمی ادامه داشت. در مواقع دید و بازدید اقوام، بنا بر درخواست و تقاضای برخی از آنان برایشان دعا کرده و یا برای برخی دیگر، برایشان از کتاب مقدس میخوانیم و ما از این بابت هم از خداوند سپاسگذاریم.

"پس شما هم باید کامل باشید همان‌طور که پدر آسمانی شما کامل است" ما همچون پیروان عیسی بطرف این هدف پیش میرویم و او را که نویسنده و کامل‌کننده ایمانمان است تعقیب مینماییم. در عین حال، ما با صدایی نحیف این گفته رسول او یعنی پولوس را تکرار و بازگو مینماییم:

"^{۱۲}من نمی‌گویم که قبلاً این را به دست آورده‌ام و یا به کمال رسیده‌ام، بلکه آن را دنبال می‌کنم تا به چنگ آورم، همان‌طور که مسیح نیز مرا به‌خاطر آن به چنگ آورده است."^{۱۳} ای دوستان، من ادعا نمی‌کنم که تا به حال آن را به چنگ آورده‌ام، ولی تنها کار من این است که آنچه را در پشت سر من قرار دارد فراموش کنم و برای رسیدن به آنچه در پیش است، بکوشم.^{۱۴} مستقیماً به طرف هدف می‌دوم تا جایزه‌های را که شامل دعوت خدا به یک زندگی آسمانی به وسیله عیسی مسیح است، به دست آورم." (فیلیپیان ۳: ۱۲-۱۴ م. ب. ع. ج.)

ولی راه چقدر طولانی و این سفر چقدر سخت خواهد بود؟ بهای تحمل این سختیها چقدر است؟ جواب این سئوالات را فقط خداوند میداند. ما فقط بخاطر مسیح ادامه می‌دهیم^{۱۵} "به عیسی که ایمان ما را به وجود آورده و آن را کامل می‌گرداند، چشم بدوزیم. چون او به خاطر شادی‌ای که در انتظارش بود، متحمل صلیب شد و به رسوایی مردن بر روی صلیب اهمیت نداد و بر دست راست تخت الهی نشسته است"^{۱۶} (عبرانیان ۱۲: ۲ م. ب. ع. ج) و همچنین برای خودمان و رستگاریمان.

و نیز برای شما و رستگاری شما!

"امروز اگر صدای او را بشنوید، ترمّد نکنید."

(عبرانیان ۴: ۷ م. ب. ع. ج.)

"ای تمامی زحمتکشان و گرانباران، نزد من بیایید

و من به شما آرامی خواهم داد."

(متی ۱۱: ۲۸ م. ب. ع. ج.)

لطفاً برای دریافت نسخه‌ای از کتاب مقدس به زبان فارسی و کسب اطلاعات بیشتر در مورد مسیح و مسیحیت، با نشانی‌های:

F.F.M.
P.O. Box 65214
Toronto, ON.
M4K 3Z2

<http://www ffmna.org>

ویا:

تماس بگیرید.